



آندورا  
کشوری  
بسیار کوچک و  
عجیب

افتتاح موزه  
اسپرانتو در چین

گزارش سفر به  
قصر گریزیون در  
فرانسه



# کنگره زبان اسپرانتو ایران IREK

Irana Esperanto Kongreso

شعار کنگره

اسپرانتو، زبان ایده و آرمان

Esperanto, Lingvo de Ideo Kaj Idealo

۴ الی ۶ فروردین ۱۳۹۳

24-26 Marto 2014

تهران

محور های کنگره

- نقش اسپرانتو در ارتباطات بین المللی
- نقش تاریخی ایران در پیشبرد اسپرانتو
- شیوه های همگانی سازی پیشبرد اسپرانتو در ایران و جهان
- اسپرانتو و چشم اندازهای آینده
- نقش اسپرانتو به عنوان زبان میانجی در ترجمه
- اسپرانتو در عرصه فرهنگ، هنر و ادبیات
- اسپرانتو در عصر تکنولوژی نوین و اینترنت
- و ...

مهلت ارسال خلاصه مقالات : پانزدهم دی ماه ۹۲

اعلام نتایج کمیته داوری مقالات : پانزدهم بهمن ماه ۹۲

ثبت نام آنلاین [www.fryasna.ir](http://www.fryasna.ir) و تلفنی ۰۲۱۷۷۰۴۱۳۶۶

ایمیل دبیرخانه کنگره [Info@fryasna.ir](mailto:Info@fryasna.ir)

ضمن دعوت از عموم علاقمندان برای شرکت در کنگره، از همه پژوهشگران، صاحب نظران و دانشجویان درخواست می شود تا خلاصه مقالات و دستاوردهای پژوهشی خود را جهت رایج در نشست های تخصصی، به آدرس دبیرخانه کنگره ارسال نمایند

در این شماره می‌خوانید:

## بخش فارسی

- ۴ سخنی با خوانندگان: حمزه شفیعی
- ۵ خبرهای کوتاه از جهان اسپرانتو
- ۶ افتتاح اولین موزه اسپرانتو در چین: امید روحانیان
- ۷ ادامه سفرنامه‌ی حقیقی: دور دنیا در ۷۹ روز، قسمت نهم  
بازگردان: سیمین عمرانی
- ۱۲ "ویتک" Woitek سرباز - خرس در ارتش لهستان: فاطمه حاجی صولت
- ۱۵ اسپرانتو در یادنما و پیکره‌های یادبود، قسمت ۷، بازگردان: رازمهر پرتو
- ۱۹ آندورا کشوری کوچک و عجیب: کیهان صیادپور
- ۲۱ گزارش سفر به گریزیون - فرانسه: فرزانه حکیم قدس

## بخش اسپرانتو

- ۲۶ La 100-a japana Esperanto Kongreso: H Shafiee
- ۳۰ Novaĵoj pri la Irana Esperanto-Movado
- ۳۱ Inaŭguro de Unua Esperanta Muzeo en Ĉinio:  
Tradukis: Saeed Borhani
- ۳۲ Libroprezento: Verso de persoj
- ۳۳ Woitek (soldet-urso) en pola armeo: F. H. Solat
- ۳۴ Kiel ni vivas nun... : H. Shafiee
- ۳۵ Andorra, Stranga Lando: K Sayadpour
- ۳۶ Ekovilaĝo: Savanta Solvo? : A. R. Mamduhi
- ۴۰ Naskiĝo: Poemo de Maryam Nezami

به نام خداوند جان و خرد

## سبزاندیشان

فصل‌نامه‌ی پژوهشی - فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو  
\*\*\*دوره دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۹۲  
\*\*\*شماره استاندارد بین‌المللی: ISSN 1728-6174  
\*\*\*تاریخ انتشار نخستین شماره: پاییز ۱۳۸۱  
\*\*\*نقل مطالب مجله با ذکر منبع و ماخذ جایز است و از استفاده کنندگان درخواست می‌شود یک نسخه PDF از نشریه‌ای را که در آن مطلبی به نقل از این مجله درج شده است به نشانی اینترنتی مجله ارسال کنند.  
\*\*\*مسئولیت مطالب مندرج در این مجله برعهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.  
\*\*\*

گرافیک و حروفچینی: سبزاندیشان

\*\*\*

نشانی‌ها:

پایگاه اینترنتی: [www.espero.ir](http://www.espero.ir)  
پست الکترونیک: [info@espero.ir](mailto:info@espero.ir)

آدرس جدید:

تهران، خیابان کارگر جنوبی،

خیابان دانشگاه جنگ، ساختمان

کوروش پلاک ۲۹، واحد ۳۱

همکاران تحریریه‌ی این شماره:

سعید برهانی، رازمهر پرتو، فاطمه حاجی صولت، فرزانه حکیم قدس، امید روحانیان،  
حمزه شفیعی، کیهان صیادپور، سیمین عمرانی، احمدرضا ممدوحی، مریم نظامی

## سخنی با خوانندگان

• در فاصله زمانی از شماره گذشته تا هنگامی که این شماره آماده ارائه به شما می‌شود بازخوردهای بسیار مثبت و شورانگیزی را از سراسر جهان دریافت کرده‌ایم که انگیزه‌مان را برای هرچه پربارتر کردن مجله دوچندان نموده است. رناتو کورستی، رئیس سابق انجمن جهانی اسپرانتو، مجله سبزاندیشان را الگویی برای نشریات دنیای اسپرانتو دانسته و آن را در صفحه فیس‌بوک خود معرفی نموده است. در پی نشر مطلب آقای کورستی در فیس بوک، تعداد زیادی شرح و بازخورد نسبت به آن عنوان شد. از تایوان، آقای رضا خیرخواه نیز در بخشی به تمجید از نشریه پرداختند. در برزیل نسبت به درج مقاله‌ای زیست محیطی در شماره پنجم ابراز احساسات مثبتی به عمل آمد. همه این‌ها نشان می‌دهد که مخاطبان این نشریه محتوای آن را به دقت زیر نظر داشته و نسبت به آن بی‌تفاوت نیستند. این امر مسئولیت بیش‌تری را متوجه همه ما می‌کند تا محتوای بهتری را ارائه نموده و در تهیه مطالب مفید و متناسب با شأن مجله بیش‌تر بکوشیم. بنابراین از شما خوانندگان عزیز درخواست داریم تا با ارسال مطالب و مقالات خود در این امر یاری رسان ما باشید.

• یکی از مسائلی که در ذکر عنوان انجمن در مواردی موجب بروز اختلاف نظر می‌شود، استفاده یا عدم استفاده از حرف "ی" پس از کلمه "اسپرانتو" در نام انجمن است. برای کسب نظر دوستان، در تابستان سال جاری یک نظرخواهی پیامکی به این مضمون به افراد عضو لیست خدمات پیام کوتاه انجمن ارسال گردید:

"به نظر شما کدام گزینه صحیح‌تر است؟"

۱- انجمن اسپرانتو ایران

۲- انجمن اسپرانتوی ایران "

پیام مذکور برای ۸۲ نفر در لیست مذکور ارسال گردید که ۴۵ نفر به آن پاسخ دادند. تعداد ۲۱ نفر گزینه ۱ را درست تشخیص داده و تعداد ۲۴ نفر به گزینه ۲ رای دادند. هرچند که با توجه به نتیجه حاصله، گزینه ۲ حائز اکثریت است، اما این نکته نیز بسیار شایان توجه است که بسیاری از دوستان برای توجیه انتخاب خود دلایل گرامری و دستور زبان را شاهد آورده بودند که نشان از وجود نقص در دستور زبان فارسی است که نمی‌توان به استناد آن به یک نتیجه واحد رسید.

• در این شماره از مجله، دو گزارش سفر مشاهده می‌کنید، یکی به زبان فارسی درباره سفر سرکار خانم فرزانه حکیم قدس به گریزیون فرانسه به قصد شرکت در برنامه‌های متنوع اسپرانتویی در این قصر، و دیگری به زبان اسپرانتو درباره برگزاری یک‌صدمین کنگره اسپرانتوی ژاپن که در مهرماه سال جاری در شهر توکیو برگزار شد.

• از این شماره همچنین صفحه‌ای را به انعکاس اخبار جنبش اسپرانتو در ایران با هدف آگاه نمودن اسپرانتوزبانان سراسر جهان از رویدادهای اسپرانتویی در ایران اختصاص داده‌ایم. بنابراین چنانچه شما هم واقعه یا فعالیتی را برای درج در این بخش مناسب تشخیص دادید، حتماً آن را به آدرس ایمیل مجله ارسال نمایید تا در صورت مناسب بودن در این قسمت قرار بگیرد.

• امکان برگزاری یک کنگره اسپرانتو در ایام نوروز سال آینده فراهم گردیده است. در انجام این امر همکاری و همیاری همه دوستداران و علاقه‌مندان به اسپرانتو بسیار مهم و ضروری است. برای هرچه بهتر برگزار شدن این کنگره هرگونه مطلب، پیشنهاد و نظری دارید با ما در میان بگذارید. در شماره بعدی مجله اطلاعات کاملی در این خصوص برایتان خواهیم داشت.

• ایام خوبی داشته باشید.

## فبرهای کوتاه از جهان اسپرانتو

هفتمین گردهمایی اسپرانتوی خاورمیانه (Mez-Orienta Kunveno) آوریل آینده در تفلیس برگزار خواهد شد. جهت کسب اطلاعات بیشتر به آدرس اینترنتی زیر مراجعه فرمایید:

[http://uea.org/vikio/La\\_sepa\\_Mezorienta\\_Kunveno\\_en\\_Kartvelujo\\_en\\_2014](http://uea.org/vikio/La_sepa_Mezorienta_Kunveno_en_Kartvelujo_en_2014)

### جشن روز زامنهوف پنجشنبه ۲۱ آذر از ساعت ۱۶

بیش از پانصد برنامه رادیویی ضبط شده از رادیوی بین‌المللی سوئیس در آدرس اینترنتی زیر قابل شنیدن است. این برنامه‌ها حاصل نزدیک به چهل سال پخش برنامه از این رادیو به زبان اسپرانتو است. <http://www.cdeli.org/Sonarkivoj.html>



سال آینده نود و نهمین کنگره جهانی اسپرانتو در ریودوژانیرو پایتخت برزیل برگزار می‌گردد.



کنگره بین‌المللی جوانان (IJK) سال آینده از ۱۸ تا ۲۵ جولای در شهر فورتالزای برزیل برگزار خواهد شد.

از ششم تا هفدهم ماه مارس گل‌گشت ویژه ۲۰۱۴ در نپال برگزار خواهد شد. علاقه‌مندان به آدرس اینترنتی زیر مراجعه نمایند:

[www.esperanto.org.np](http://www.esperanto.org.np)

دومین سمینار آسیای جنوبی در تاریخ ۲۵ فوریه تا ۱ مارچ در شهر لاهور پاکستان برگزار خواهد شد.

نهمین کنگره کشوری اسپرانتوی هندوستان در ماه اکتبر در شهر حیدرآباد برگزار گردید.

پنجمین کنگره اسپرانتوی ویتنام در روز ۲۹ سپتامبر در این کشور برگزار گردید.

نخستین کنگره ملی اسپرانتوی سریلانکا در ماه دسامبر توسط انجمن اسپرانتوی سریلانکا برگزار خواهد شد.

سی و ششمین کنگره سالانه انجمن اسپرانتوی پاکستان (PakESA) در ماه دسامبر در شهر کراچی برگزار خواهد شد.

امروز ۱۸ نوامبر ۲۰۱۳ برابر با ۲۷ آبان ۱۳۹۲ خبرگزاری ژینگهوانت چین منتشر کرد:



اولین موزه ی اسپرانتو در کشور چین پس از دو سال ساخت در ۱۶ نوامبر رسماً افتتاح شد. این موزه به قصد ترویج زبان جهانی اسپرانتو ساخته شده است.

این موزه که در دانشگاه زائوژوانگ در استان شاندونگ در شرق چین قرار دارد، در روز شنبه رسماً افتتاح شد. این مکان از ماه می به صورت آزمایشی گشایش یافته بود و در طول این زمان بیش از ۷۰۰۰ نفر از موزه بازدید کرده‌اند. به گفته‌ی مسئول این مرکز، موزه

۶

6

اسپرانتو با مساحت نمایش ۶۸۰ مترمربع، بزرگ‌ترین موزه در نوع خود در آسیا است. بیش از ۲۶۰۰۰ گونه از اشیاء مختلف شامل: کتاب، روزنامه‌ها، عکس، مجله و نسخ خطی در این موزه نگهداری می‌شود. اکثر این اقالام، هدایی از طرف اسپرانتودانان بیش از ۴۰ کشور مختلف جهان می‌باشد. مسئول انجمن اسپرانتوی چین می‌گوید: ماموریت این موزه ثبت تاریخ اسپرانتو و ترویج فرهنگ این زبان است.

این مرکز با همکاری انجمن اسپرانتوی چین و دانشگاه زائوژوانگ با صرف هزینه‌ی ۴۹۰ هزار دلار ساخته شده است. فعالیت‌های اسپرانتویی در این دانشگاه از دهه ۱۹۸۰ شروع شد. از سال ۲۰۱۱ درس اسپرانتو به‌عنوان واحد اختیاری ارائه می‌شود و تا به حال ۵۰۰ دانشجو از این کلاس‌ها استفاده کرده‌اند. بنابر اظهارات مسئول این موزه، ۴۰۰ هزار نفر در کشور چین زبان اسپرانتو را فرا گرفته‌اند.

اسپرانتو در ۱۸۸۷ توسط یک پزشک لهستانی به نام دکتر زامنهوف ابداع شد و از اوایل دهه ۹۰ در کشور چین رواج یافت.

[http://news.xinhuanet.com/english/culture/2013-11/18/c\\_132897910.htm](http://news.xinhuanet.com/english/culture/2013-11/18/c_132897910.htm)

منبع:

ارائه خبر و برگردان: امید روحانیان



خصوصی اداره می‌شد، که با بر سرکار آمدن نلین و استیلای او این مورد خاتمه یافت. حاکم به افغانستان گریخت و حالا اکثر نوادگان و بازماندگان او در امریکا زندگی می‌کنند؛ چند نفر نیز با اطمینان می‌گویند که یکی از آن‌ها در نیویورک راننده تاکسی است. حاکم صاحب قصری بزرگ و اقامتگاه قانونی تابستانی بود که خیلی خوب ساخته شده بود. پشت اقامتگاه،

حرمسرای او با اتاق‌هایی که به ۵ همسر و ۴۰ معشوقه‌اش تعلق داشت قرار دارد و در جلوی اقامتگاه دریاچه‌ای مصنوعی با یک اتاقک چوبی در گوشه آن ساخته شده بود. تعریف می‌کنند که وقتی معشوقه‌های امیر در دریاچه شنا می‌کرده‌اند امیر در آن اتاقک استراحت می‌کرده و گاهی اوقات سیبی به دریاچه پرت می‌کرده که هر کدام از

معشوقه‌ها می‌توانست آن سیب را بگیرد اجازه داشت شب را با امیر بگذرانند. با نقاشی که در داخل قصر می‌بینیم شک می‌کنیم که چند تا از آن‌ها می‌توانستند آن قدر سریع شنا کنند تا به سیب برسند.

### تیمور لنگ یا "تیمور لند" (سرزمین تیمور)

تیمور بزرگ، خان مغول، که مایه افتخار مردم ازبک است، بیش‌تر از یک فاتح، یک جنگجوی برجسته بود که تکنیک بربرها را به کار می‌بست و وقت زیادی صرف امپراطوری خود نمی‌کرد.

که می‌گوید: آدم مدت زمان زیادی را شنا کند برای آن‌که در ساحل غرق شود.

در جاده ابریشم بخارا شهر مهمی است و همه کاروان‌ها برای رسیدن به چین از این شهر می‌گذشتند. مسافران این جا توقف می‌کردند، استراحت می‌کردند، داد و ستدی صورت می‌گرفت و چیزی می‌خریدند و می‌فروختند و زمانی هم برای دعا و نیایش صرف می‌کردند. گواه این



بخارا، پسر بچه ازبکی و قلم‌زنی بشقاب

حکایت کاروانسراها، مساجد و مدارس دینی فعلی است. در شهر دو منطقه وجود دارد که به شکل تقاطع چند جهته است. این مراکز برای مبادلات تجاری پوشش یافته‌اند که نمای هنر معماری بشر در ۵۰۰ سال قبل را نشان می‌دهند. خوشبختانه در بخارا بناهای جدید آلودگی زیست محیطی ایجاد نمی‌کنند، بناهای قدیم تخریب نمی‌شوند و جدیدها به سبک معماری قدیم احداث می‌گردند.

تا انقلاب کمونیستی ۱۹۲۰ حاکم در این شهر اقامت داشت. در زمان حکومت تزاری کشور براساس قوانین

میوه و چای است؛ سپس نوبت مزه مزه کردن و چشیدن هنر آشپزی محلی می‌رسد. تو حیاط هتل، که دور تا دور آن را اتاق‌ها محاصره کرده‌اند، آدم می‌تواند در فضای آرام و خنک بنشیند و لذت ببرد. وقتی توریست‌ها نباشند [و این جا خلوت باشه] چقدر مسرت بخش است. در برابر این فضا ما مغرورانه عمل می‌کنیم و از خود تنه‌ایمان در برابر سحر و جادوی بخارا حفاظت خواهیم کرد.

## بخارا

### روز چهاردهم

توافق کردیم سر ساعت ۸ صبحانه بخوریم و رأس ساعت هفت و نیم میز با یک سبد میوه و بشقاب‌ها و فنجان چای آماده است. خوردنی به وفور یافت می‌شود. حداقل ۱۰ جور پنیر و مربا و

غیره به ما معرفی می‌کنند. میان آن‌ها انجیرهای چیده شده به آدم چشمک می‌زند. از همسایه‌های ژاپنی‌مان می‌پرسیم چطور می‌شود از پکن یا شانگهای به ژاپن رفت. آن‌ها توضیح می‌دهند که ما ۳ روز وقت لازم داریم تا با کشتی که هفته‌ای فقط یک بار به ژاپن می‌رود مسافرت کنیم. این وقت‌مان را خیلی می‌گیرد شاید نتوانیم در توکیو کشتی پیدا کنیم که سر وقت ما را به لوس آنجلس برساند. سفر ما از ابتدا سخت به نظر می‌رسید ولی حالا غیرممکن به نظر می‌آید. در اندلس ضرب‌المثلی است



بین دو کشور وجود داشت. معمولاً در چنین شرایطی که کم کاری امری عادی است آدم به سمت و سوی فعالیت هایی که در اصل مشغول کننده هستند سوق داده می شود، و آناتولی تصمیم گرفت مقداری از مغزش کار بکشد فکر و فکر و فکر، و فهمید که جنگ چقدر وحشتناک و مضر است و در دنیا موزه های بسیاری درباره ی ارتش و جنگ وجود دارد ولی تا به حال موزه ای برای صلح ساخته نشده است. این فکر جرقه ای در ذهن او زد تا موزه ای بپا کند که به آموزش مضرات جنگ و تعلیم فرهنگ صلح و دوستی در آن پرداخته شود. فکر و کار او این موفقیت را برای او ایجاد نمود که اکنون موزه ای کوچک البته از بُعد فضا و مکان و بسیار بزرگ از لحاظ اسناد و محتویات بارزش داشته باشد. این موزه دارای موقعیت و پرستیژ بین المللی است. نسخ اصلی و تابلوهای نقاشی هنرمندان معروف، کتب هدایی، گلچینی از دست خط و عکس مشاهیر، مکاتبات پشتیبانی و حمایت و مبادلات با موزه های دیگر، کم کم رونق گرفت، که اکنون به شکل برجسته ای کار مداوم چندین ساله را اثبات می نماید. ایمان و اعتقاد کوه را تکان می دهد و آناتولی با این موزه ثابت کرد که بدون پول هم می شود به انجام تعهدات و امور خطیر مبادرت نمود.

## روم آسیای مرکزی

### روز پانزدهم

صبح زود قصد داریم که به موزه "صلح و همبستگی" برویم. راهنمای امروزمان هم نامش ولادیمیر است که

صحبت می کند، انگلیسی را بد حرف می زند، و آلمانی را کمی بی ریخت تر. او می گوید فرانسه هم بلد است. نه، لازم نیست، یه جوری بالاخره دست و پا شکسته یکدیگر را خواهیم فهمید. هیچ وقت این قدر رفتار نامعقول و درهم ریخته توی یک نفر ندیده بودیم. آخه چقدر قاتی پاتی حرف زدن. ورودی هتل سمرقند، می خواهیم اجازه بگیریم که به پشت بام رفته عکس بگیریم. داریم می رویم تو. دیوارهای سیاه و سفید صاف و مرتفع، که در قسمت ورودی جنس آن از مرمر است. مبل ها قهوه ای تیره، فضای تاریک، یک سری دیگر از مبل ها ماهوتی، که لبه هایش رنگ و رو رفته شده و بر اثر استفاده زیاد صاف شده اند و با دیدن خانم مسئول قسمت پذیرش با لباسی تیره و موهای رنگ کرده مشکی و آرایشی چشمگیر، هرگونه شک و شبهه ای زدوده می شود، این هتل به دوران شوروی سابق تعلق دارد و هیچ چیز عوض نشده است. گاهی دیدن چیزهایی که هم چنان از قدیم حفظ شده اند، در حالی که بقیه چیزها مستقیماً روانه موزه تاریخ می شوند خوشحال کننده است.

### موزه صلح

"اگر بدی را با بدی جواب دهید، همان طور که من این کار را کردم پس فرق بین من و شما در چیست؟" (شاعر گمنام سمرقندی)

آناتولی یونسف Anatoli Ionesov خدمت سربازی اش را اجباراً در مرز چین و شوروی انجام داد آن هم در شرایطی که دوران بحرانی در روابط

تیمور آمد، پیروز شد، دزدید و به خانه برگشت؛ او سارق بزرگی بود که از مسکو تا هند و از کنستانتینوپل (استانبول قدیم) تا چین به غارتگری پرداخت. تکنیک های جنگی او به اجداد مغولش تعلق داشت که با شانس خوب یكروزه به چین رسید، مبارزه کرد، پیروز شد و عظیم ترین امپراطوری تاریخ بشری را برپا ساخت. در جنگ بخت و اقبال نیز اهمیت دارد. او ۴ سال بر تخت پادشاهی نشست تا مجال یابد تاریخ بزرگی را رقم زند و اکنون مجسمه اش زینت بخش بیش تر پارک های امروزی در ازبکستان شود.

ظهر، بدون هیچ شک و تردیدی یکی از اعقاب چنگیزخان با یک Nexta ی جدید (Nexta مارک تاکسی) منتظر است تا ما را به سمرقند، شهر تیمور ببرد. تیمور بزرگ، تسخیرناپذیر، حکمران از هند تا تنگه بسفر، مایه مباهات مردم ازبکستان، مردی که مردم او را اکنون در زمان شکل دادن استقلال و رهایی از وابستگی خود به مسکو، به یاد می آورند.

این جا با ولادیمیر آشنا می شویم. او ما را به طرف خانه اش همراهی می کند. قسمتی از خانه با چهار تا چفت کشویی روی در و پنجره های باز بدون شیشه توجه را جلب می کند. از سرویس بهداشتی خبری نیست و از لگن استفاده می کنند، و یک "چیزی" که دور آن را پلاستیک کشیده اند و کار دوش را می کند؛ این جا حمام است. ولادیمیر کمی به اسپرانتو

با دوچرخه به هتل می‌رسد و پیاده همراهی مان می‌کند. ولادیمیر فیزیکی‌دان است و بیش‌تر عمرش را صرف مطالعه امراض مناطق استوایی کرده است، ولی حالا بازنشسته شده است.

سمرقند برایمان دوست‌داشتنی است. شهر آرامی است، مثل بخارا به راحتی می‌شود از آن بازدید کرد. مردم مهربانند، اتومبیل کم است و تقریباً فاقد جهانگردها و توریست‌هاست. ولادیمیر می‌گوید بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر در نیویورک جهان‌گردی در سمرقند رو به افول گذاشت.

#### الغ‌های کوچک

الغ هنوز هم که هنوز است بیش‌ترین کاربرد را در امور کشاورزی در کل مناطق آسیای مرکزی دارد، از ایران گرفته تا چین. آن‌ها کوتاه قد ولی پُرزورند. ما خودمان یک کشاورز اویغوری را دیدیم که با بیش از صد کیلوگرم وزن سوار بر الاغی بود (اویغور یکی از اقوام ساکن در شمال غربی چین). در سرزمین ما نیز خرها معروف‌اند، چون سرعت و چالاکی‌شان برعکس عمل می‌کند. اما این خرها ظاهراً با قدرت بیش‌تر فابریک تولید شده‌اند.

#### تاکسی‌ها؟

از ترکیه تا چین تاکسی‌ها مخرج کسرشان مشترکاً متعارفی است: آن‌ها نه تاکسی به نظر می‌رسند و نه آن‌گونه هستند. در عقب سمت چپ نمی‌تواند باز شود چون کشو ندارد و پنجره‌های عقب هم دستگیره یا دکمه ندارند. وقتی در خیابان‌های فرعی

به‌شدت و با تمام قوا به جلو می‌روند، آدم تجربه بزرگی کسب می‌کند و وقتی از راه اصلی خارج می‌شوند مسافر یکهو متوجه می‌شود که، اگر احتیاج باشد که خود را به بیرون پرتاب کند یا جیغ بکشد، چنین امری مقدور نیست چون همه پنجره‌ها ثابت بسته شده‌اند و آن‌گاه ترس بر وجود آدم طنین می‌اندازد. ما در سوار شدن تاکسی سعی کردیم که تا حد مقدور راننده‌اش کمی خوش‌قیافه باشد.

آناتولی مدیر موزه است. او و ولادیمیر از مدت‌ها قبل اسپرانتو را فراگرفته‌اند و بسیار روان و سلیس صحبت می‌کنند. چیزهای جمع‌آوری شده را یکی پس از دیگری به ما نشان می‌دهد. او کمی عجله به خرج می‌دهد چون می‌داند که ما وقت کمی در اختیار داریم. آناتولی در یک سالن ۱۵۰ متری چیزهایی با موضوعات هنری، کتاب، نشانه‌هایی از سرتاسر دنیا گردآوری کرده است که موضوع مشترک آن‌ها صلح می‌باشد.

در میان انواع دیگر این مجموعه خرابه‌های بمب اتمی، وحشی‌گری‌های هیتلر و استالین، گذرنامه‌ای برای شهروند جهانی، نقاشی بزرگ روی دیوار از هنرمندی چینی با سمبل زیبای ۲۰۰۰ کبوتر صلح به شکل برجسته برتری خود را نشان می‌دهند. بخش دیگری نیز برای اسپرانتو به عنوان زبان جهانی اختصاص یافته است. در پس دفتر کار کوچک موزه انبوهی از کتاب‌هایی از نویسندگان دنیا که وقف موزه شده است دیده می‌شود.

آناتولی چند هدیه به ما تقدیم می‌کند

چون به نظر او ما میهمانان مخصوصی هستیم. او از پروژه جدید خود در ارتباط با مکانی جدید برای موزه می‌گوید. نمایشگاهی جدید با همه جزئیاتی که اکنون انبار شده‌اند و بخش ویژه‌ای برای مجموعه دست‌خط افراد برجسته که حامیان بلامنازع این موزه بوده و هستند. در میان بیش از هزار حامی می‌توان به فدریکو مایور زاگوزا، فیلیپ گونزالز، سروریانو بالستروس، کلودیا شیفر و مایک جاگرا اشاره نمود. بسیاری از چهره‌های سیاسی، فرهنگی و هنری نیز عکس‌هایی را به موزه اهدا کرده‌اند.

ظهر شده و ما هنوز صبحانه هم نخورده‌ایم، با یک‌جور پلوی ازبکی که شبیه پلوه‌های خودمان است منتهی از نوع اینجایی، صبح را یک‌طوری سر می‌کنیم.

امروز همه بناهای بزرگ تیمور و اعقاب او را خواهیم دید. مساجد، مدارس عالی دینی، و آرامگاه‌هایی که باشکوه بر فراز خانه‌های کم‌ارتفاع شهر خودنمایی می‌کنند. این جا برخلاف بخارا، همه خانه‌های نزدیک ابنیه‌ها را تخریب کرده‌اند و باغ و خیابان جایگزین آن‌ها کرده‌اند هرچند فضای منطقی‌ای ندارد ولی باز جای شکرش باقی است که برج‌ها و ساختمان‌های غول‌پیکر و مرتفع نساخته‌اند.

با این که سمرقند در فهرست شهرهای پرتاریخ دنیا قرار دارد، لیکن علی‌رغم جذابیت‌اش آن گذشته پرفروغ هم‌چون سراب و وهم و خیال مجسم می‌شود و این امر همیشه بازدیدکننده

این قضیه را کسی نمی داند، شاید، چون آلمان به سوئیس نزدیک تر است، کسی چه می داند؟ ما باید امید داشته باشیم که این بنا سبک معماری شهر را بر هم نزند.

سمرقند و بخارا در میانه راه جاده ابریشم واقع اند و همزمان نقاط مرجعی هستند که پیش از مبادرت به انجام امر خطیر عبور از کوه های هندوچین، پامیر یا تیان شان در مسیر قرار گرفته اند. هر سه راه موجود به طور فشرده ای از میان کوه ها می گذرد. برف، طوفان شن و باندهای قاچاق در ارتفاعات برنامه های دقیقی را تدارک دیده اند. ما طولانی ترین راه ولی امن ترین شان را انتخاب می کنیم، چون در این راه خط آهن قطار تاشکند به چین موجود است.

شرایط و موقعیت خانه ولادیمیر که هم چون موزه ای ریخته پاشیده و غیرعادی است و ادارمان کرد جایمان را عوض کنیم، و فقط امشب را در هتل "کوت بیا اولیم" سر می کنیم. برای شام می گویند که ۳ دلار هزینه دارد و اتاق و صبحانه نیز ده تا خرج برمی دارد. هتل راحتی است و یک حیاط سبزیجات دارد و اتاق ها هم دور تا دور قرار گرفته اند. شام را تو خیابان با دوتا راهنمایمان و یک جوان آلمانی می خوریم. این جوان ما را به یک نوشیدنی سفید ازبکی مرغوب میهمان می کند که به شب مان شادی می بخشد. مثل این که داریم تو خونه خودمون می خوریم و گپ می زنیم و از آرامش شبانه در سمرقند لذت می بریم.

ادامه دارد

نوادگان تیمور در این جا، باعث برانگیختن هنر و گلچین های هنری شدند و در حیاتی دوباره و یا به عبارتی در رنسانس اسلامی در آسیای مرکزی زندگی کردند. با این وجود بی خطر نبود، چون در آن زمان اولوق بیگ رصدخانه ای بنا کرد و مطالعات اخترشناسی او باعث شد توسط مسلمانان افراطی کشته شود. فرزندان و نوادگان تیمور بیش تر به تعمق و تأمل در زمینه های فرهنگی و تعارضات پرداختند تا رسیدگی به امور امپراطوری خویش. امپراطوری که کم کم آن را از دست دادند و فقط در محدوده قلمرو هنر، آن هم تا زمان آمدن انگلیسی ها باقی ماند. جالب است که ازبک ها در اقلیم پادشاهی دوران تیموری در نوک حمله رباخواری و رشوه گیری آن ها بودند و حالا تیمور سلطان بزرگ و افتخار آفرین ملت ازبک شده است. در سمرقند رئیس جمهور برای خود اقامتگاه بزرگی می سازد و، برای اطمینان از این که در مقام خود باقی می ماند، سفارش ساخت آن را به یک کمپانی آلمانی می دهد. دلایل اصلی

را اغوا خواهد کرد. میانه های راه جاده ابریشم، زمانی بیش تر از شهرهای اروپایی در همان زمان وسعت یافت، و میزبان بسیاری از جریانات فکری و مذاهب آن دوره، هم چون مانویسم، زرتشتیگری، مسیحیت و اسلام بود.

از وقتی که، یعنی در سال ۳۰۰ قبل از میلاد، اسکندر کبیر این شهر را تصرف کرد و آن را جزو خاک سرزمین خود نمود، سمرقند همه وقت و تا به حال هدف فاتحین و متصرفین بوده و همیشه هم از این بابت خلاص شده است. گویی احترام به تاریخ قوی تر از تعرضات عمل کرده است. اما تیمور، فاتح بزرگ، تسخیرناپذیر و پرچم دار مغول، این شهر را به حدی بالا آورد و به سمت و سوی پیشرفت سوق داد که به درجه پایتختی امپراطوری خود رساند و این رخت را به گونه ای بر قامتش قواره نمود که امروزه ما آن را می شناسیم. بعدها آرمان های او ادامه یافت و کم کم برپا نمودن مساجد و مدارس به همان سبک و مدل میراثی برای همیشه نضج یافت.

چند وقت بعد مدیچ ها در ایتالیا و



میدان رگیستان در سمرقند

## «ویتک» Woitek سرباز - خرس در ارتش لهستان



گلچین و تالیف: فاطمه حاجی صولت

برای شرکت در یکی از همایش‌های اسپرانتو سفری به لهستان داشتم، در آن‌جا با نامی جذاب برای لهستانی‌ها آشنا شدم و پس از بازگشت به ایران بلافاصله یک نامه الکترونیکی دریافت کردم که برایم بسیار جالب و عجیب بود. با دوستان جدید اسپرانتو در لهستان مکاتبه کردم اما به نتیجه دلخواه نرسیدم. اما پس از جستجوی بسیار در اینترنت به نتایجی رسیدم که اکنون آن‌ها را می‌خوانید.

### سرباز - خرس ایرانی و سیگاری!

اشپیگل / تاریخ ایرانی: داستان عجیبی است ولی حقیقت دارد. طی جنگ جهانی دوم، یک خرس قهوه‌ای به ارتش لهستان پیوست و همراه آن‌ها در جبهه‌های ایتالیا نیز جنگید. با گذشت چندین دهه، هنوز از «ویتک» تقدیر می‌شود. اواسط فوریه ۱۹۴۴، آرچیبالد براون به نمایندگی از سپهبد برنارد مونتگمری در بندر ناپل حضور یافت تا از سربازان لهستانی که از اسکندریه مصر به ارتش انگلیس برای نبرد در جبهه‌های ایتالیا و آلمان پیوسته بودند، بازدید به عمل آورد. کنترل برنامه‌های روزانه سربازان و آشنایی با نیروهای جدید نیز از وظایف او بود. ولی آن روز با دیگر روزها متفاوت بود. آرچیبالد براون تجارب زیادی در دوران جنگ کسب کرده بود ولی این عجیب‌ترین چیزی بود که تا آن زمان دیده بود. او با تمام اعضای گروهان ۲۲ پشتیبانی توپخانه ارتش لهستان آشنا شد به استثنای یک نفر. براون سال‌ها بعد در مصاحبه‌ای به این خاطره اشاره می‌کند: «به فهرست نگاه کردیم. تنها یک نفر غایب بود: سرجوخه ویتک.» طبق مدارک موجود سرجوخه ویتک باید در آن جمع حضور می‌داشت. براون شماره خدمت و دفترچه جیره ویتک را در دست داشت ولی از خود او هیچ نشانی نبود.

براون اسم او را بلند صدا زد ولی پاسخی نشنید و مجبور شد تا از دیگر سربازان سراغ ویتک را بگیرد. سرهنگی با خنده پاسخ داد: «سرجوخه ویتک فقط به زبان فارسی و لهستانی آشناست.» سپس او را به سمت قفس یک خرس قهوه‌ای راهنمایی کردند تا او را با مشهورترین سرباز گروهان آشنا کنند.

دو سال پیش از آن، به صورت کاملاً اتفاقی، ارتش لهستان عجیب‌ترین سرباز را به خدمت پذیرفته بود. با گذشت هفتاد سال نام ویتک و داستان نبردهای قهرمانانه‌اش در ذهن هم‌زمانش باقی مانده است. او نزد همراهانش بی‌بدیل باقی ماند. علیرغم تعلقش به دنیای وحش، او به راحتی به یکی از آن سربازان تبدیل شده بود.



## سیگار



دوران عجیب خدمت سربازی ویتک در سال ۱۹۴۲ در رشته کوه‌های البرز شمال ایران آغاز شد. گفته می‌شود یک پسر همدانی این توله خرس را در حالی یافت که مادرش توسط شکارچیان کشته شده بود. او بچه خرس را به خانه‌اش برد ولی اندکی بعد او را در ازای چند قوطی کنسرو به سربازان لهستانی سپرد. این سربازان بخشی از ارتش آندرس بودند، ارتشی متشکل از اسرای جنگی لهستان در روسیه که در سال ۱۹۴۱ پس از حمله آلمان نازی به آن کشور ایجاد شد. در نیمه دوم سال ۱۹۴۲ این ارتش برای مقابله با نیروهای پیشرونده آلمان به خاورمیانه فرستاده شد.

خرس کوچک و ناآزموده به سرعت به محبوبترین عضو گروهان ۲۲ پشتیبانی توپخانه ارتش لهستان تبدیل شد. سربازان برای تغذیه او شیر فراهم می‌کردند و سعی در جبران محبتی داشتند که پس از کشته شدن مادرش از او دریغ شده بود. در عوض، او نیز به سربازان روحیه می‌بخشید.

ویچه ناربسکی کهنه سرباز ارتش لهستان در سال ۲۰۱۱ در مستند «ویتک... خرسی که به جنگ رفت» می‌گوید: «ویتک از ما سربازان خسته از نبرد با محبت استقبال می‌کرد و این برای ما بسیار آرامش‌بخش بود»

او اضافه می‌کند: «سربازان، دوران بسیار دشواری را در اردوگاه‌های روسیه پشت سر گذاشته بودند و هنوز مجبور بودند که دور از خانواده و عزیزانشان روزهای سخت نبرد را تحمل کنند. وجود یک حیوان مهربان و سرگرم کننده تنها دلخوشی آن‌ها به شمار می‌آمد.»

از آنجایی که هیچکس درباره پرورش خرس چیزی نمی‌دانست، سربازان با او مانند یکی از اعضای گروهشان رفتار می‌کردند.

در سال ۲۰۰۸، آگوستین کرلوسکی، سرباز بازنشسته ارتش لهستان در مصاحبه‌اش با شبکه خبری بی‌بی‌سی به این نکته اشاره می‌کند: «او سیگار را هم دوست داشت، اگرچه آن را می‌بلعید.»

ناربسکی نیز در مصاحبه‌اش با بی‌بی‌سی در سال ۲۰۱۱ به یاد می‌آورد که ویتک همیشه برای گرفتن سیگار به سراغ او می‌آمد.

## یک خرس، یک افسانه

در ۱۴ آوریل ۱۹۴۴، سربازان لهستانی در مصر منتظر بودند تا از طریق ناپل به جبهه متفقین در ایتالیا بیوندند. اندکی بعد، به نظر می‌رسید که مجبورند تا راهشان را از رفیقشان جدا کنند؛ مسوولین بندر اسکندریه به هیچ حیوان وحشی اجازه نمی‌دادند تا سوار کشتی سربازان شود.

ولی این گروهان از کار ننشستند؛ از رئیس ستاد ارتش در قاهره اجازه رسمی دریافت کردند و خرس را به خدمت سربازی درآوردند. اسم او را ویتک (Woittek) ثبت کردند که در زبان لهستانی به معنای «جنگجو» است. علاوه بر شماره خدمت، به او درجه و دفتر جیره‌بندی نیز تعلق گرفت. به این ترتیب نقشه آن‌ها عملی شد و به ویتک اجازه داده شد تا با کشتی اسکندریه را ترک کند.

هنگامی که ویتک به ناپل رسید آرچیبالد براون انگلیسی فکر می‌کرد که این یک شوخی بیش نیست. ولی این خرس - سرباز عضو رسمی ارتش لهستان بود و با جدیت از تمامی هم‌زمانش حمایت می‌کرد. با داشتن ۱,۸۲ متر قد و ۲۲۰ کیلوگرم وزن، ویتک دیگر یک بچه خرس به حساب نمی‌آمد. هم‌زمانش به او آموختند که چگونه جعبه‌های مهمات را جابه‌جا کند.



در فیلم مستندی که از ویتک ساخته شد، یک سرباز بازنشسته انگلیسی از حیرت خود سخن می‌گوید هنگامی که در بهار ۱۹۴۴ طی نبرد مونت کازینو با خرسی مواجه شد که به آرامی خمپاره حمل می‌کرد. داستان فداکاری‌های یک خرس در نبرد سرنوشت‌ساز مونت کازینو باعث شد تا چهره‌ای افسانه‌ای از ویتک در ذهن سربازان شکل بگیرد. این محبوبیت تا جایی پیشرفت که مقامات بلندپایه ارتش دستور دادند تا نماد این گروهان به یک خرس حامل توپ جنگی تبدیل شود.

### قهرمان بازنشسته

بعد از پایان جنگ نیز داستان ویتک به اتمام نرسید. در سال ۱۹۴۶ و هنگامی که هم‌زمانش به اسکاتلند منتقل شدند تا در برکشایر مستقر شوند این سوال مطرح شد که محل زندگی ویتک کجا خواهد بود؟ ایران یا لهستان؟ اسکاتلند چطور؟ ناربسکی در مصاحبه‌اش با بی‌بی‌سی گفت: «حکومت کمونیستی لهستان اصرار داشت تا او را به باغ وحشی در لهستان منتقل کند ولی همراهان من اجازه چنین کاری را ندادند.»

و به این ترتیب «ویتک» قهرمان توانست از کمونیسم نیز جان سالم به در برد.

ادینبرو خانه جدید ویتک شد. او اکنون به یکی از جاذبه‌های باغ وحش تبدیل شده بود و هر از چندی سربازان بازنشسته به ملاقات او می‌آمدند.

آگوستین کرلوسکی نیز چندین بار به دیدن ویتک رفت و متوجه شد که او هنوز زبان لهستانی را فراموش نکرده است: «به محض آنکه نامش را صدا می‌زدم بر زمین می‌نشست و سرش را تکان می‌داد و سیگار می‌خواست.»

سال ۱۹۶۳، این خرس بی‌نظیر در سن ۲۲ سالگی از دنیا رفت. او دیگر به نماد پیوند دو کشور لهستان و اسکاتلند تبدیل شده و نام او در ذهن مردم هردو کشور به خوبی حک شده است.



در ماه مارس سال ۲۰۰۹ پارلمان اسکاتلند مراسمی به یادبود ویتک برگزار کرد. در نوامبر ۲۰۱۱ نیز کهنه سربازان و نی‌انبان‌نوازان اسکاتلندی رژه‌ای در ادینبرو تدارک دیدند و به زبان لهستانی از خرس - سرباز ویتک ستایش کردند. تاکنون لوح‌های یادبود و مجسمه‌های فراوانی از او ساخته شده و در موزه‌های مختلف نگهداری می‌شوند. بنیاد گرامیداشت ویتک نیز در تلاش است تا مجسمه برنزی بزرگی از ویتک را در مرکز شهر ادینبرو نصب کند. علاوه بر این‌ها، این داستان جذاب تاریخی در کتاب‌ها و فیلم‌ها بازنقل می‌شود. در سال ۲۰۱۱، ویل هود کارگردان فیلم مستند «ویتک... خرسی که به جنگ رفت» در پاسخ به این سوال که داستان یک خرس چه جذابیتی برای او داشته است، گفت: «این حقیقت که او خود را یک انسان می‌پنداشت سوال‌های بسیار زیادی را در مورد هویت انسانی پدید می‌آورد.»

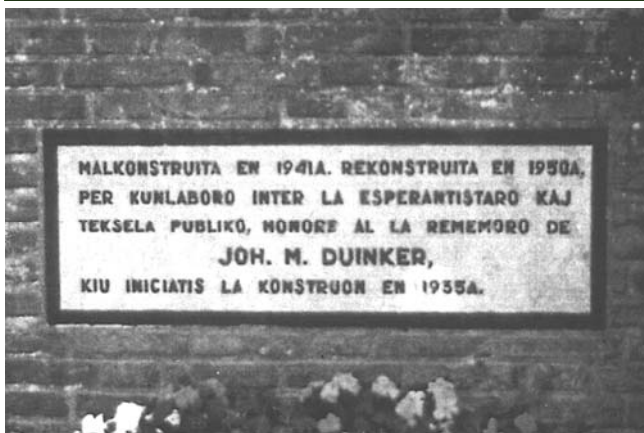
## اسپرانتو در یادنما و پیکره‌های یادبود

مجموعه‌ای مصور از ۱۰۴۴ یادنمای مربوط به دکتر زامنهوف و اسپرانتو در ۵۴ کشور دنیا در طول صد سال ۱۸۹۶-۱۹۹۶

(بخش هفتم)

برگردان: رازمهر پرتو

هوگو رولینگر



یادواره اسپرانتو در دنبورگ، هلند

۳۰ ماه می سال ۱۹۳۵ در جزیره Texel هلند بنای اسپرانتو را در دنبورگ افتتاح کردند. این کار ابتکار برداران Duinker سردبیران مجله Texel بود که توسط یک بنای اسپرانتیست به نام De Waal ساخته شد. ده سال بعد، در ۱۹۴۵، به عنوان یک سرباز کانادایی برای آزادسازی جزیره هلند از اشغال نازی‌ها بازگشت. او این بار ساخته خود را ویران شده یافت.

اشغالگران آلمانی در سال ۱۹۴۱ فرمان تخریب آن را دادند، زیرا زامنهوف یهودی بود. Tiessen مسئول امور اجتماعی در Texel از کارگران خواهش کرد که آن یادنما و به خصوص تصویر زامنهوف را خراب نکنند تا بعداً بتوانند آن را به کمپ مجاور که جای امنی بود منتقل کنند.

بی‌خبر از این نیت خیر رئیس Tiessen، یک روز من و دوستانم در یک شب تاریک مخفیانه به آن کمپ رفتیم. پنجره را شکستیم و تکه‌های پنهان شده را پیدا کرده تا به نزد مبتکر آن J. Duinker که مسلماً خیلی خوشحال می‌شد ببریم. اما مورد حمله آلمانی‌ها قرار گرفتیم (ششم آوریل ۱۹۴۵) و فقط یک نفر توانست جان‌ش را نجات دهد.

غیر از گروه ما هیچ کس از جریان "سرقت" آن تکه‌های یادبود قبلی خبر نداشت. بدیهی است که ما خیلی متأسفیم زیرا آن تکه‌ها دوباره پیدا نشد. بعد از جنگ، در سال ۱۹۵۰، یادنما مجدداً برپا شد. عکس آن را در ادامه می‌بینید.

بنای یادبود در Den Burg، جزیره Texel، هلند

(ترجمه از J.J. Labordus) N. Van. Heerwaarden

یادواره‌های اسپرانتو در فضا -

چه زمانی "زامنهوف" مقابل "اسپرانتو" قرار خواهد گرفت؟

در میان دو مدار سیاره مریخ و مشتری خرده سیارات و سیارک‌های بسیاری در گردش هستند، که در میان آن‌ها دو سیارک به نام‌های زامنهوف و اسپرانتو رسماً نام‌گذاری شده‌اند. "بخشنامه سیارات" شماره ۱۳۵۰ چاپ ۱۹۵۶ در سینسیناتی، آمریکا خبر می‌دهد:

"(۱۴۲۱) اسپرانتو = ۱۹۳۶ اف کیو. اکتشاف توسط ۱۸ Y. Väisälä مارس ۱۹۳۶ در تورکو. نام‌گذاری شده به مناسبت بزرگداشت پیشنهاددهنده‌ی زبان بین‌المللی ل. ل. زامنهوف در ۱۸۸۷ که وی به منظور کاربری علمی عمومی. از نام مستعار "دکتر اسپرانتو" استفاده کرد.

(۱۴۶۲) زامنهوف = ۱۹۳۸ سی ای. اکتشاف توسط ۶ Y. Väisälä مارس ۱۹۳۸ در تورکو. نام‌گذاری به افتخار ل. ل. زامنهوف (۱۹۱۷ - ۱۸۵۹)، پزشک لهستانی و مولف زبان بین‌المللی، اسپرانتو."

گزارش توسط پروفیسور، دکتر Y. Väisälä اسپرانتیست برجسته فنلاندی و ریاست انجمن علمی بین‌المللی اسپرانتو (ISAE).

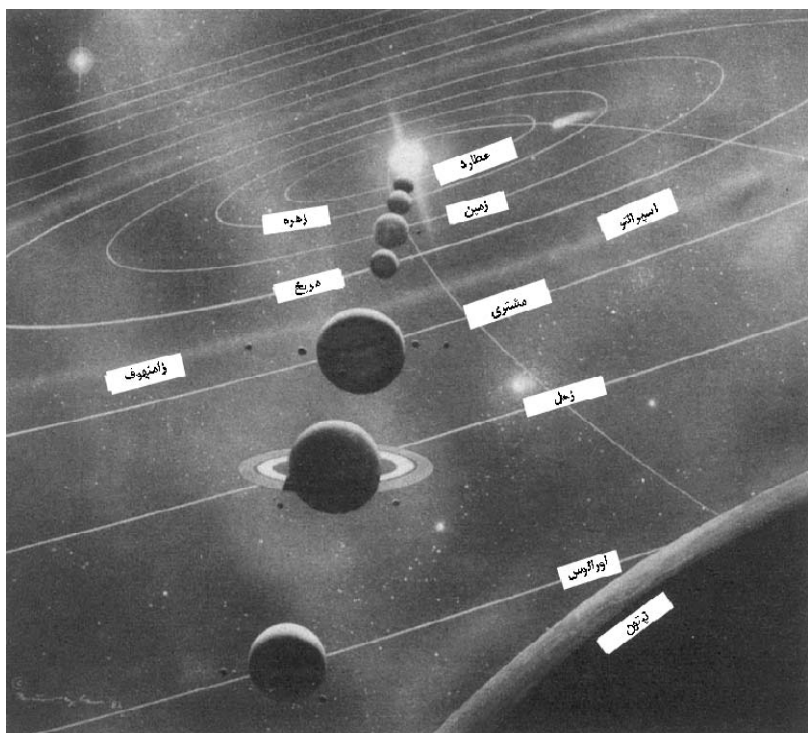
چند داده‌ی کیهانی

نام سیاره، سیارک	فاصله تا خورشید (میلیون کیلومتر)	دور گردش (سال زمینی)	سرعت (کیلومتر / ثانیه)	قطر (کیلومتر)
زمین	۱۵۰	۱.۰۰	۲۹.۸	۱۲.۷۴۲
مریخ	۲۲۸	۱.۸۸	۴۵.۴	۶.۸۰۰
اسپرانتو	۴۶۰	۵.۴۰	۹۱.۶	۲۰-۵۰
زامنهوف	۴۷۱	۵.۵۶	۹۳.۸	۱۰-۳۰
مشتری	۷۷۸	۱۱.۸۶	۱۵۴.۹	۱۴۲.۸۰۰

ملاحظه بزرگ‌ترین سیارک‌ها از روی کره زمین فقط به شکل نقطه‌هایی ستاره مانند امکان‌پذیر است. آن‌ها فقط می‌درخشند، چون توسط خورشید روشن می‌شوند. به این علت هرچه کمرنگ‌تر بدرخشند، بزرگ‌تر هستند. به این ترتیب سیارک نسبتاً بزرگ‌تر "اسپرانتو" را می‌توان با تلسکوپ‌های مدرن رصد نمود. هم "اسپرانتو" و هم "زامنهوف" در مدارهای مشابهی به دور خورشید می‌چرخند، اما سرعت آن‌ها متفاوت است. و این امر باعث می‌شود که آن دو هر ۱۸۶ سال یکبار متقابلاً به یکدیگر نزدیک شوند. آخرین باری که رویارویی صورت گرفت، در سال ۱۸۴۰ اتفاق افتاد. به دنبال آن در نوبت بعدی، سال ۲۰۲۶ "زامنهوف" مقابل "اسپرانتو" واقع خواهد شد.

پیامی برای موجودات فضایی در سایر کهکشان‌ها

در سال ۱۹۷۷ سازمان فضایی آمریکا ناسا (اداره کل فضایی هوانوردی ملی) دو فضاییما به نام‌های "مسافر ۱ و مسافر ۲" به آن سوی منظومه شمسی ما و حتی فاصله‌ای دورتر از کهکشان راه شیری فرستاد. آن‌ها حامل دیسک‌های طلاکاری



سیارک‌های "زامنهوف" و "اسپرانتو" میان سیاره‌های مریخ و مشتری



## یادنامای زامنهوف در Ostrava - یادبودی در دو

## شهر

یکی دیگر از این بناها سرنوشت تاریخی بی نظیری دارد که مربوط به شهر Ostrava در جمهوری چک است. اینک ماجرای این یادنما:

افتتاحیه اصلی این بنای یادبود در سال ۱۹۳۶ در Bohumin بود. در آن زمان در این شهر گروه اسپرانتیستی کم تعداد اما فعالی وجود داشت که توسط آقایان Trombala و Raszka اداره می‌شد.

این بنا به افتخار روابط سنتی میان اسپرانتودانان آلمانی - چک - اسلواکی و لهستانی ساخته شد و روی آن متنی به چهار زبان اسپرانتو، اسلواکی و لهستانی درج شده است.

با این وصف، عمر این بنا دوام چندانی نداشت و کوتاه بود. سال ۱۹۳۸ آغاز اشغال چکسلواکی توسط آلمان نازی بود، و بنا می‌بایست ناپدید شود. چند سال پس از جنگ به نحو شگفت‌انگیزی قسمت‌هایی از بنای مذکور یکی یکی در زیر مواد سنگی در کارگاه سنگ معدن Bohumin پیدا شد. آن‌ها با دقت پنهان شده و کامل بودند. اما برپاسازی دوباره آن در محل اصلی‌اش



یادنامای زامنهوف در Novy Bohumin

شده با اصواتی از طرف زمین بودند.

روی آن دیسک‌ها به جز پیام‌هایی به زبان انگلیسی، فلاندرایی، اندونزی، فارسی، سوئدی، اردو، نیجریه‌ای، شعری از Baudelaire فرانسوی، و همچنین پیامی به زبان اسپرانتو ضبط شده بود.

دوم ژوئن ۱۹۷۷ رالف هری، سفیرکبیر استرالیا در سازمان ملل متحد آن زمان، دعوت به ثبت و ضبط پیام برای موجودات هوشمند احتمالی در جایی در کهکشان، آن‌جا که دو فضایی‌مای "مسافر ۱ و مسافر ۲" به سیاره فرود می‌آیند، گردید.

رالف هری به انگلیسی و اسپرانتو این پیام را ضبط نمود:

*"دوستان، من از سیاره زمین با شما صحبت می‌کنم. من نماینده کشور استرالیا هستم، قاره - جزیره‌ای در جنوب نیمکره جنوبی سیاره خودمان. ما به همراه تمام مردم از سراسر دنیا، از سراسر کهکشان، تلاش می‌کنیم در صلح زندگی کنیم. و با آن‌ها در جهت منافع مشترک برای هر موجود زنده کار کنیم. من به کسی که پیام مرا متوجه می‌شود درود می‌فرستم. خداحافظ!"*

روزنامه‌نگاری از نیویورک از آقای هری پرسید، آیا واقعا وی باور می‌کند، که موجود باهوشی در کهکشان راه شیری اسپرانتو را بفهمد. هری پاسخ داد، که او مطمئن است، که موجودات باشعور فضایی متن اسپرانتو را سریع‌تر از شعر Baudelaire فرانسوی رمزخوانی خواهند کرد.

در ضمن فضایی‌ماها از کنار مشتری، زحل و حتی پلوتون عبور کرده‌اند. آن‌ها عکس‌هایی از نپتون به زمین ارسال کردند. "مسافر ۱ و مسافر ۲" سوخت و انرژی کافی برای ارسال مداوم عکس به زمین نداشتند، ولی البته آن‌ها میلیون‌ها کیلومتر به همراه پیامی اسپرانتو زبان که حامل زبان بین‌المللی به خارج از منظومه شمسی است به سفر خود ادامه خواهند داد. پس از چهل هزار سال آن‌ها به اولین ستاره "همسایه" منظومه شمسی ما که AC+793888 نام دارد خواهند رسید.



برای برپاسازی و سرپا قراردادن مرتفع‌ترین بنای یادبود اسپرانتو در دنیا به ماشین‌های برقدرتی نیاز بود، Sabadell، اسپانیا اواخر ۱۹۸۹

امکان نداشت زیرا در پنجم اکتبر ۱۹۴۷ اسپرانتودانان فعال Bohumin یادنمای جدیدی در آن مکان نصب کرده بودند.

به‌منظور استفاده مجدد از بنای بازیافته و خوشبختانه نجات‌یافته از عصر اسف‌بار جنگ، باشگاه Bohumin آن را به انجمن اسپرانتو Ostrava اهدا نمود و آن‌ها با شادی آن را قاپیده و تصمیم گرفتند زیر نظر Alois Kubala با منظری جدید و محتوایی جدید برپا سازند.

بالاخره این یادنما ۱۱م می ۱۹۵۲ در پارک روتر در Ostrava با درج متنی به دو زبان اسپرانتو و چک به مناسبت ۳۶۰امین زادروز Amos Komenský (آموزگار و مربی کودکان، اهل چک در قرون وسطی به عنوان اولین فیلسوفی که ایده و فکر زبان بین‌المللی را مطرح نمود.) مستقر گردید.



مزار دکتر لودویک زامنهوف در ورشو، لهستان



یادنمای زامنهوف در Ostrava

شروع دوره‌های جدید برگزاری کلاس‌های اسپرانتو در سطوح پایه، متوسط، پیشرفته

محل برگزاری: دفتر جدید انجمن اسپرانتوی ایران

آدرس: تهران، خیابان کارگر جنوبی، خیابان دانشگاه جنگ، ساختمان کوروش پ ۲۹ واحد ۳۱

تلفن: ۰۹۱۲۲۰۹۹۸۸۸



## آندورا کشوری کوچک و عجیب

این کشور بسیار کوچک را شاید بر روی نقشه‌های جغرافیایی نتوانید به راحتی بیابید یا به عنوان یک کشور باور نداشته باشید اما آندورا سرزمینی مستقل با حدود جغرافیایی مشخص و سایر شاخصه‌های یک حکومت می‌باشد. در سفر اتفاقی آقای دکتر صیادپور به این کشور عجیب و شگفت با وی همراه می‌شویم.

### سفرنامه آندورا

● ورود به این کشور هیچ وقت ویزا نمی‌خواسته است. اما چون این کشور فرودگاه و بندر ندارد فقط می‌توان از خاک دو کشور همسایه وارد آن شد پس باید ویزای شنگن داشت. چون آندورا جزو منطقه شنگن نیست قاعدتا بایستی ورود و خروج از منطقه شنگن در گذرنامه قید شود ولی عملاً این کار صورت نمی‌گیرد و بدون کنترل وارد این کشور می‌شوید!

آندورا کشوری کوچک در کوه‌های پیرنه بین فرانسه و اسپانیاست. جمعیت آن ۸۵ هزار نفر و مساحت آن ۴۶۸ کیلومتر مربع است. شارلمانی امپراتور اروپا بین سال‌های ۷۰۰-۸۰۰ میلادی این کشور را برای جلوگیری از پیشرفت مسلمانان شمال آفریقا به خاک اروپا بنا کرد. این کشور کوچک اما زیبا از جهات مختلف عجیب و غریب است:

● این کشور سرزمینی شاهزاده‌نشین است یعنی اداره آن همزمان به دست دو شاهزاده است که یکی رئیس جمهور وقت فرانسه (جناب فرانسوا هولاند در حال حاضر) و دیگری اسقف Urgell (منطقه مجاور آندورا در خاک اسپانیا) می‌باشد!



● آندورا هیچ گاه واحد پول مستقل نداشته است. قبل از دوره یورو، واحدهای پول فرانسه و اسپانیا مشترکاً در آن



**Joan Enric Vives i Sicília**  
current episcopal co-prince of Andorra since 12 May 2003.

**François Hollande**  
current French co-prince of Andorra since 15 May 2012.

است که می‌توانید اجناس را با قیمت استثنایی و مناسب خریداری نمایید. اجناسی مثل شکلات، عطر و وسایل منزل خیلی ارزان هستند و لباس در مرحله بعد قرار دارد.

### چگونه به آندورا برویم؟

بهترین راه از طریق شهر بارسلون است. اتوبوس‌های منظم از طریق پایانه Estacion de Autobuses Barcelona Nord در داخل شهر و نیز از فرودگاه برای انتقال مسافران به آندورا وجود دارند. مدت مسافرت با اتوبوس‌های مستقیم ۳ ساعت و با اتوبوس‌های توقف‌دار ۴ ساعت می‌باشد. اگر می‌خواهید صبح زود از بارسلونا به آندورا بروید و شب برگردید از اتوبوس‌های پایانه استفاده کنید. اگر مقصد شما فقط آندوراست از اتوبوس‌های فرودگاه استفاده کنید.

پس از طی مسافتی در کوه‌های اسپانیا به منطقه‌ای کشاورزی و روستایی وارد می‌شوید. سپس اتوبوس وارد دره‌ای جنگلی در بین کوه‌ها می‌شود و به منطقه‌ای شهری و مدرن با فروشگاه‌های زیاد می‌رسید. از مسافرت خود لذت ببرید. فقط فراموش نکنید که برخی فروشگاه‌های شهر بین ساعت ۱۳ تا ۱۶ تعطیل می‌باشند.

پایان

پول رایج بوده ولی امروزه یورو مورد استفاده است.

● زبان رسمی کشور زبان کاتالان است در حالی که عمده گویشوران به این زبان در منطقه کاتالونیا اسپانیا زندگی می‌کنند. زبان‌های فرانسوی و اسپانیایی نیز رایج هستند.

● پایتخت کشور شهر آندورا "لاولا" می‌باشد که به معنی آندورا شهر است.

### چرا به آندورا برویم؟

● گردشگری: این کشور در منطقه‌ای کوهستانی و جنگلی با کوه‌های تا ارتفاع ۳ هزار متر قرار دارد. وجود مناظر



منطقه سانتا کولوما

زیبا، طبیعت بکر و چشمه‌های آبگرم، این کشور را به منطقه مناسبی برای کوهنوردی و اسکی مبدل کرده است.

● خرید: کم‌ترین میزان مالیات در بین کشورهای اروپایی مربوط به آندوراست (بهشت مالیاتی). این به آن معنی



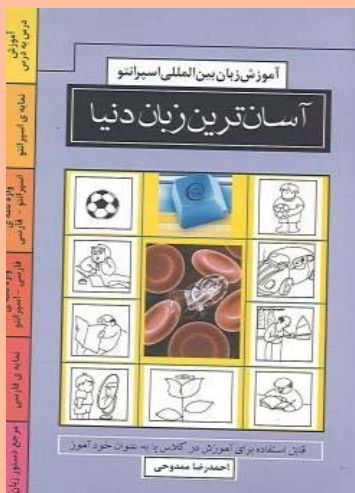
### آسان‌ترین زبان دنیا

#### آموزش زبان بین‌المللی اسپرانتو

تألیف: احمد رضا ممدوحی

این کتاب که به منظور آموزش زبان اسپرانتو - چه به صورت خودآموز و چه در کلاس - نگاشته شده است حاوی بخش‌ها و

مطالب متنوعی می‌باشد.



# GRIZIJONO

## گزارش سفر به گریزیون

فرزانه حکیم قدس (در تاج)

ممنوع بود و خودش این را می دانست. ورود سگ و سیگار در قصر ممنوع بود.

صبح شنبه ۶ جولای جابه جا شدم و دوستان اسپرانتویی یکی یکی پیدا شدند. بیش تر از اطراف پاریس و در مجموع خود فرانسوی ها بودند که با ماشین های خودشان آمده بودند. بعد از ظهر یک عصرانه جالب و سبک به مناسبت اولین روز ورود اسپرانیست های گروه اول که همگی برای گل گشت ثبت نام کرده اند ترتیب داده شد شامل دو

قصر هنوز برای پذیرایی فردا آماده نبود و اطاق ها بوی غریبی می دادند. بوی ماندگاری و خالی از سکنه بودن.



با کمک Bert چمدان ها را به طبقه بالا بردیم و ژانیک بهترین و بزرگ ترین اطاق را که دو نفره هم بود به من داد و من با لوسیا که کار خرید و آشپزی را انجام می داد آشنا شدم. دختری ۳۱ ساله اسپرانتیست که بسیار سریع آشپزی می کرد اما خیلی عصبانی و تندخو بود. به محض رسیدن یک سگ گنده به نام هایکو (که به ژاپنی یعنی سگ) با پارس های وحشتناک به استقبال مان آمد. با این سگ هم به زبان اسپرانتو صحبت می کردند و ورودش به ساختمان

قصر گریزیون در فرانسه هر ساله میزبان اسپرانتودانان است که البته خود فرانسوی ها اکثریت شرکت کنندگان را تشکیل می دهند، اما میزبانی و جو صمیمانه در قصر خاطرات دلپذیری را در قلب میهمانان به جا می گذارد.

سفر اسپرانتویی من در روز جمعه ۵ جولای (۱۴ تیرماه) شروع شد و من یک روز قبل از شروع کلاس ها به گریزیون رسیدم. ساعت یک ربع به ۹ ژانیک در ایستگاه اتوبوس بوژه به استقبال من آمد. خانمی

مهربان و مدیر که به همراه همسرش Bert و یک خانم آشپز که حسابداری و خرید را هم انجام می داد و یک آقای آشپز به امور قصر رسیدگی می کردند.

از ایستگاه اتوبوس دو کیلومتر که با ماشین آمدیم وارد یک راه فرعی شدیم که در دو طرف آن تابلوی اسپرانتو به چشم می خورد و وقتی وارد راه اصلی به طرف گریزیون شدیم، هرچه به قصر نزدیک می شدیم زیبایی و عظمت این قصر بیش تر مرا تحت تاثیر قرار می داد.

فرانسوی هستند. همراه با یک راهنمای اسپرانتیست بنام کاترین با ماشین ون، و ماشین ژانیک دیدار از قصرها را شروع می‌کنیم. در بوژه به دیدن موزه‌ها و یک معبد بزرگ و یک قصر زیبا رفتیم. ناهار را بیرون به صورت پیک‌نیک خوردیم.

دوشنبه به دیدن قصر فیلیپ در آنژه رفتیم که زندگی و آداب و رسوم و لباس‌ها و ظرف‌ها و خوابگاه‌های آن‌ها را نشان می‌داد و ناهار را در یک رستوران خوردیم.

سه‌شنبه به دیدن یک قصر قدیمی در آنژه به نام Chastauxloiye رفتیم. یواش یواش دیدن قصرهای قدیمی که تقریباً همه شبیه به هم هستند و تکراری، کوبلن‌ها و تخت خواب‌های پادشاهان و کنت‌ها حال مرا می‌گیرد.

چهارشنبه ۱۰ جولای دوباره از دو سه قصر بازدید کردیم و ناهار را - یعنی پیک‌نیک، غذایی که نه سالاد است و نه پلو، و ترکیبی از برنج آبکش با خیار، پیاز، گوجه،

زیتون سیاه و ذرت و فلفل دلمه‌ای، نان و پنیر است - بیرون خوردیم. بعد از پیک‌نیک از قصر و پارک لئونارد داوینچی که در باغ بسیار بزرگی قرار داشت دیدن کردیم. کپی تابلو معروف مونالیزا هم در این قصر به دیوار بود. بلیط‌ها توسط جوانی، با دستگاهی که شبیه طپانچه بود کنترل می‌شد. امروز در باغ یک زن و شوهر روس یعنی ژوزف که دوست کلود بود و

همسرش به ما اضافه شدند. آخرین قصری که دیدیم به نام بلوا در شهر کوچکی به همین نام که بسیار بزرگ و زیبا بود و رودخانه بزرگی داشت و در آن قایقرانی هم می‌کردند. امروز هم ناهار پیک‌نیکی بود. نان و پنیر و سالاد برنج. از لعائزه که ۴۵ سال است اسپرانتیست است و هر ساله به این قصر می‌آید و تمام سرودهای اسپرانتویی را حفظ کرده است و در عین حال کم شنواست عکس می‌گیرم.

شنبه ۱۳ جولای: گروه اول با رد و



بدل کردن شماره تلفن و ایمیل از هم جدا شدند. امروز صبح گروه جدیدی در هفته دوم که ویژه موسیقی است می‌آیند. این بار هم ۵ نفر اول فرانسوی هستند. در این گروه پرلا اهل بوداپست، معلم اسپرانتو و موسیقی، ۳۵ سال است که اسپرانتیست است. ناراحتی معده دارد و بسیار کوشا و وسواسی در کارش. حالا صبح‌ها آزاد هستیم و من دوباره به همراه خانمی ۷۵ ساله شاگرد

اسپرانتیست شدیم و اینا اهل فرانسه که روسی‌الاصل است به ما درس می‌دهد - ژان نیز فرانسوی بود و جاز می‌زد که پدرش فوت کرد و دیگر نیامد.

در هفته دوم ژانیک و Bert رفتند و کلود و همسرش آمدند و او نیز ۱۵ سال است که اسپرانتو را فرا گرفته و ادامه داده است. شارژ سیم‌کارت‌م تمام شده و با تبلت هم نمی‌شود با همه تماس گرفت، اما من ۲ کیلومتر پیاده رفتم و سیم کارت دیگری خریدم و برگشتم، کف پایم از گرما زخم شده است. تمام هفته

بعد از ظهرها برنامه داریم. سخنرانی نینا در مورد روسیه و سخنرانی من که بیش تر شامل نشان‌دادن عکس‌ها بود و تعجب آن‌ها که فکر نمی‌کردند ما (اسپرانتودانان) در ایران جمعیت گسترده‌ای باشیم. عکس‌های گل‌گشت‌های ایران و هم‌چنین برنامه‌های اسپرانتویی در یلدا و نوروز آواز گیتار - تاتر - برایشان تعجب‌آور

بود. یک روز هم خانمی فرانسوی که در طول ۵ سال از برزیل و آمازون دیدن کرده بود عکس‌های سفرش را نشان داد، خیلی جالب بود. در این مدت وی و همسرش به بچه‌هایشان درس می‌دادند و توسط یک اسپرانتیست برایشان پول فرستاده می‌شد. من نیز فردا به پاریس خواهم رفت البته با کمک امانوئل که با من همسفر است، سفر اسپرانتویی من به پایان می‌رسد.

## نکات جالب و برگزیده

همانطور که گفتیم ورود سگ و سیگار به قصر ممنوع بود. صدای قورباغه و غوک‌ها در طول شب بسیار شنیدنی و اطاق من پر از حشرات مثل سنجاقک، ملخ و پروانه بود. یک لانه پرنده هم گوشه ایوان اطاقم ساخته شده بود که من آنرا به فال نیک گرفتم.

در کتابخانه کتابی را به نام گریزیون دیدم که نشان دهنده عظمت و استقبال افراد زیادی بوده است و حالا فقط ۱۵ تا ۲۰ نفر هستند.

هر ساله یک عکس دسته جمعی برای یادگاری بنابر یک رسم و عادت قدیمی در جلوی پلکان قصر گرفته می‌شود.

برای سفرها و سرودهای اسپرانتویی کتاب‌های متعددی دارند که لعانزه تمام آن سرودها را حفظ بود. وقتی عکس‌ها را نشان می‌دادم به

عکس‌های نوروز که رسید از من پرسید این سبزه را می‌خورید؟ گفتیم نه! و یکی به دادم رسید و گفت برای برکت؟ و من گفتم بله.

با توجه به قرار گرفتن کلاس‌ها در محوطه باز، ناگهان دو سگ در کلاس به جان هم افتادند. بی‌نظمی خنده‌داری به وجود آمد که البته سایرین می‌خندیدند و من می‌ترسیدم.

در طول این مدت در سرزمینی که این همه عطر تولید می‌کند من از کسی بوی عطر نشنیدم، زیاد تمیز نیستند.

هر بار در یک برگ کپی تمام آدرس‌های الکترونیکی و شماره تلفن اسپرانیست‌ها تایپ شده و بین همه گروه تقسیم می‌شود. من در طی دو هفته در گریزیون ۱۷۰۰ تا عکس گرفتم که مقداری از روی آلبوم و مقداری از روی کتاب گریزیون است. نظم آن‌ها در رعایت ساعت و



گردهمایی‌ها قابل تقدیر بود. در هر وعده غذایی سبزی و میوه تازه وجود داشت. از در آوردن داخل نان بسیار بدشان می‌آید و ته بشقاب‌شان را با نان پاک می‌کردند. قهوه و دسر بعد از غذا فراموش نمی‌شود.

بنیان‌گذار و سازنده قصر گریزیون هنری میکارد است. اولین عکس در پله‌های قصر متعلق به سال ۱۹۵۲ است. در کتاب گریزیون آمده است که:

قصر ۱۲۵ سال قبل در ۱۸۰۰۰هکتار زمین احداث گردیده است. طبقه پائین و همکف و هم

سطح باغ و شامل: کتابخانه‌ای بزرگ، یک سالن گردهمایی با صندلی‌های حصیری، سالن غذاخوری که دری به آشپزخانه دارد و شامل ۲ قسمت بزرگ و یک رختشوی‌خانه است. از پشت آشپزخانه و از طرف باغ یک در دیگر جداگانه به طبقات بالا راه دارد که زیاد مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و پله‌های آن قدیمی است و تعمیر نشده و افراد از پلکان چوبی که نزدیک ناهار خوری است استفاده می‌کنند. اما قسمت‌های متعدد دیگر تعمیر شده و جالب است بدانید که دو قسمت چوبی شومینه هر کدام در یک سال متفاوت تعمیر شده است.

از دریاچه‌ای که در فیلم و عکس‌های قدیمی دیده می‌شود خبری نیست و به صورت یک مرداب بزرگ در آمده دیگر پلی وجود ندارد و خشکی به طرف دریاچه پیشروی کرده است.

آهنگهای قشنگی به زبان اسپرانتو برای گریزیون و زبان اسپرانتو می‌خواندند که خیلی جالب بود.

مطالب برگرفته از کتاب گریزیون که همگی کپی بودند حاکی از آن است که قصر در دو کیلومتری بوژه واقع است. اولین گروه اسپرانتیست در قصر گریزیون در سال ۱۹۵۹ اقامت کردند.

یک سنگ بزرگ در محوطه باغ دیده می‌شود که گویا شروع زبان اسپرانتو در ۱۸۸۷ را نشان می‌دهد.

اولین کمپ در گریزیون در سال ۱۹۶۰ به نام

lecamptenatinata کمپ

گریزیون.

در قسمت پشت و در انتهای باغ دری چوبی و کهنه وجود دارد که به فضایی بزرگ و سبز و زیبا باز می‌شود. افرادی که با ماشین و چادر می‌آمدند آن‌جا را به مبلغ شبی ۳ یورو اجاره می‌کردند. سه تا حمام و ۳ تا دستشویی برای کمپی‌ها نزدیک در چوبی وجود دارد. آن‌ها برای صبحانه و ناهار و شام مبلغ ۱۰ یورو پرداخته و از قصر گریزون استفاده کرده و در تمامی برنامه‌ها شرکت می‌کردند. ناتالی فرانسوی و یکی دیگر از دوستان فرانسوی دیگر او با مادرش

که هم کلاس من بودند و چند نفر دیگر در کمپ اقامت داشتند. البته خیلی خوب به آن‌ها رسیدگی نمی‌شود.

انبارهایی از روغن ماشین و لوازم یدکی هم آن‌جا بود که کار مسافرانی را که با ماشین آمده بودند راه می‌انداخت.

ستاره معروف اسپرانتو بدون گل و تنها در پشت قصر به‌جا مانده است.

ژانیک که دبیر ریاضی است این ساختمان را اجاره کرده و به اسپرانتودانان اجاره می‌دهد. این پانسیون هر ساله فقط یک ماه در تابستان و سپس یک هفته در اکتبر

باز است و باقی اوقات به دلیل سرمای زیاد آن‌جا و هزینه گران و بالای سوخت تعطیل می‌باشد.

به نظر من قصر گریزیون با آن درختان سر به‌فلک کشیده و زیبا و سبز تکه‌ای از بهشت است. راستی تا یادم نرفته بگویم که مشوق من در رفتن به گریزیون سرکار خانم ناهید فریدنیا بودند که سال‌ها قبل از آن‌جا دیدن کرده بودند و آنقدر گفتند و گفتند تا من با همراهی و همدلی و همکاری جناب آقای مهندس شفیع راهی شدم.

امیدوارم در سفر بعدی اسپرانتیستی با شما همراه باشم.

### بازخوانی نقلی در گذشته و یادآوری برای امروز

چندی پیش در گفتگو با دوست و اسپرانتیست عزیز آقای محمدرضا ترابی نوشته‌ای از ایشان تداعی شد که جا دارد هنوز یادآوری شود. باهم بخوانیم:

”پیشاهنگ کسی است که راه ایجاد می‌کند، راه‌های نارفته را می‌پیماید و راه‌های ناهموار را هموار می‌سازد تا دیگران از آن استفاده کنند. کار پیشاهنگ ساختن است و پیراستن. پیشاهنگ می‌کارد تا دیگران بخورند. پیشاهنگ می‌رود تا دیگران در پی بیابند. پیشاهنگ مشعل‌دار است تا دیگران راه را بیابند.

پیشاهنگ آرمان‌گرایی است که عمل می‌کند (ایده‌آلیست و در عین حال پراگماتیست!)

پیروان کسانی هستند که در پی می‌آیند با انگیزه‌های بسیار گوناگون و معمولا خالی از آرمان. راه‌های هموار را می‌پیمایند و به عبارتی ”مصرف‌کننده“ هستند، ”استفاده‌کننده“ هستند تا ”سازنده“.

بسیار شنیده‌ام که کسانی می‌گویند «هر وقت همه اسپرانتو را استفاده کردند من هم شروع به آموختن آن خواهم کرد» و یا «اسپرانتو کی جهانی خواهد شد؟». حتی کسانی هم ابراز ناراحتی می‌کنند که چرا به جای اسپرانتو، انگلیسی یاد نمی‌گیرید؟ (گویی آن‌ها در خود احساس تشری نسبت به هدایت دیگران دارند)

باید گفت طرفداران این تئوری کسانی هستند که تابع‌اند و ”پیرو“، آن‌ها با ”موج“ همراه‌اند و راه‌های هموار را دوست‌تر می‌دارند - که این به خودی خود هیچ بد نیست و چه بسا ”عقلانی“ نیز باشد - اما آن‌ها به ما این حق را بدهند که هم چون آنان نیندیشیم و در جستجو و ایجاد راه‌های ”عقلانی‌تری“ باشیم!

موسسه سبزاندیشان، انجمن اسپرانتوی ایران  
برای تقویت فعالیت‌های فرهنگی اسپرانتو، گسترش و  
به‌کارگیری این زبان و حمایت از اسپرانتو، همه‌ی  
علاقه‌مندان و دوستداران را به عضویت دعوت می‌کند:

کلاس‌های حضوری در سه سطح پایه، متوسط،

پیشرفته: [info@espero.ir](mailto:info@espero.ir)

09122099888

کلاس‌های مکاتبه‌ای اینترنتی:

[siminemrani@gmail.com](mailto:siminemrani@gmail.com)

سخنرانی‌های ماهیانه به زبان اسپرانتو

نشست و گپ و گفتگوی اعضا و علاقه‌مندان در هر

ماه با موضوع آزاد

انتشار فصلنامه در دو بخش فارسی و اسپرانتو با

موضوعات فرهنگی و علمی

... و



*Pajam-e Sabzandišan (Mesaĝo de Verdpensuloj)*

ISSN 1728-6174

IRANA ESPERANTISTO  
Kultura kaj sendependa sezon-revuo internacia.

\*\*\*

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuajtoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuajtoj ĉu en Esperanto ĉu en la persa.

Ĉia presa aŭ elektronika citado aŭ eldonado de materialoj de IRANA ESPERANTISTO, ĉu originale ĉu tradukite en aliajn lingvojn, estas permesata. Bonvole menciu pri la fonto kaj la originala lingvo (t.e. Esperanto aŭ la persa) kaj se eble, informu nin pri eldonaĵo en kiu aperis io de aŭ pri IRANA ESPERANTISTO aŭ/kaj sendu kopion al ni.

\*\*\*

**Grafikaĵo kaj enpaĝigo: Sabzandišan**

\*\*\*

TTT-ejo : [www.espero.ir](http://www.espero.ir)  
Retpoŝto: [info@espero.ir](mailto:info@espero.ir)

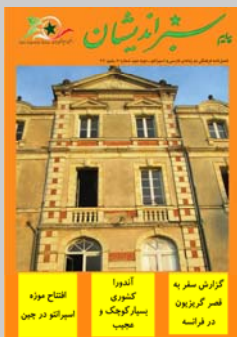


۲۵

25



Persa kovrilpaĝo:  
Kastelo "Grizijono"  
Ni havas specialan raporton pri la kastelo fare de irana vojaĝinto tie.



E-a kovrilpaĝo:  
Irano, invitita al la  
100-a Esperanta  
kongreso.  
Irana reprezentanto  
raportas.

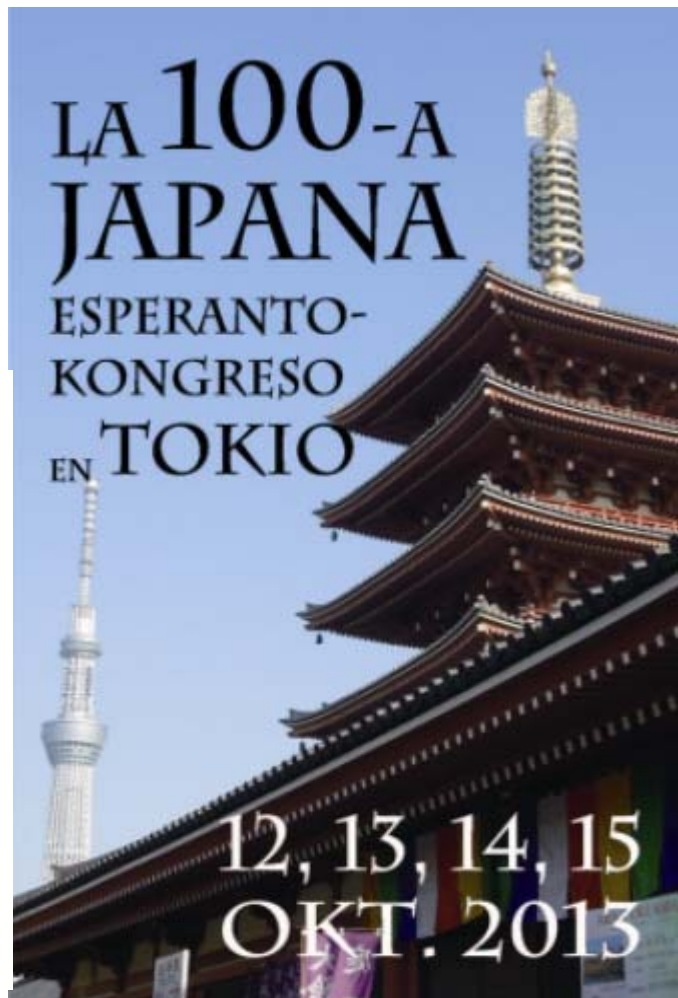
## E-a parto

La 100-a japana Esperanto Kongreso: H Shafiee	26
Novajtoj pri la Irana Esperanto-Movado	30
Inaŭguro de Unua Esperanta Muzeo en Ĉinio: Tradukis: Saead Borhani	31
Libroprezento: Verso de persoj	32
Woittek (soldet-urso) en pola armeo: F. H. Solat	33
Kiel ni vivas nun... : H. Shafiee	34
Andorra, Stranga Lando: K Sayadpour	35
Ekovilaĝo: Savanta Solvo? : A. R. Mamduhi	36
Naskiĝo: Poemo de Maryam Nezami	40

## Persa parto

Al nia legantaro: Hamzeh Shafiee	3
Novajtoj pri la Esperanto-Movado en la mondo:	5
Inaŭguro de Unua Esperanta Muzeo en Ĉinio: Omid Rohanian	6
Esperanto en tornistro, Parto la 9a, Tradukis: Simin Emrani	7
Esperanto Monumente, parto: la 7a, Tradukis: R. Párto	12
Woittek (soldet-urso) en pola armeo: F. H. Solat	15
Andorra, Stranga Lando: K Sayadpour	19
Vojaĝ-raporto pri kastelo Grizijono: Farzaneh Hakim-Ghods	21

# Raporto



La 8-an de Oktobro

## Esperanto ligas homajn korojn --- de la pli ol 100-jara historio al estonteco

Hodiaŭ, la 8-an de oktobro, mi nun estas en tehrana flughaveno kaj nun estas 15:30. Mi atendas por la tempo kiam mi rajton rajdi aviadilon kaj forflugi je 17:05. Ŝajnas ke ĉio estas en ordo. Sed ne! ĉio ne estas en ordo. La aviadilo prokrastas por preskaŭ unu horo. La kialo ŝajne estas eraro en enmetado de valizoj, ĉar el la fenestro de la aviadilo mi vidis ke laboristoj elaviadiligas la pakaĵojn. Poste ili alportis aliajn serion da valizoj kaj enmetis en la aviadilo. Same la flugo atingis al Abu-Dabio unu horo malfrue, sed feliĉe ĉio glate antaŭeniris kaj mi ĝustatempe ĉiuj necesajn paŝojn faris.

Mi eniras la aviadilon ĝustatempe, sed ankaŭ ĉitie la flugo prokrastas kvankam ne tro multe, nur iom malpli ol duonhoro. Do ne tio ĝenas. En la aviadilo estas malvarma pro la forta klimatiziloj. Krome eblas utiligi sendraston interreton (wi-fi) dum la flugo en la aviadilo. Sed kiel ni jam al kutimiĝis, tio ne estas utiligebla por ni irananoj, ĉar la koston de uzado oni pagas per kredit-kartoj aŭ pere de sia telekomunikada kompanio poste kune kun la kostoj de sia telefono. Ambaŭ estas ne realigebla por ni irananoj.

Hodiaŭ estis iom peza tago por mi. Matene en oficejo, tagmeze en hejmo, post-tagmeze en flughaveno kaj vespere en aviadilo kaj poste en la flughaveno de Abudabio, kaj nokte denove en aviadilo. En aviadilo de Tehrano al Abu-Dabio oni servis per rizo kaj koko. Aldone estis salato kaj ĉokolado. Ankaŭ pano kun fromaĝo estis donita. Mi manĝis la tuton. Sed ankaŭ dum la flugo de Abu-Dabio al Tokio estis servita la vespermanĝo. Mi elektis pastaon inter la elektebla menuo kiu inkluzivis ankaŭ japanan manĝaĵon kaj fiŝon. Mi vere ne estis malsata, tamen mi manĝis la pastaon kun 7-up kaj salato kaj glaciaĵon. Ĝi estis bongusta.

En la aviadilo al Tokio, sur la apuda seĝo estas sidanta Japana filino kiu ŝajnas esti tre malsana. Ŝi la tutan tempon tremas pro malvarmo kaj ŝia kapo estas subfalita. Mi klopodis helpi ŝin per doni litkovrilon kaj demandi ŝin se ion mi povus fari por ŝi. Sed ŝi estas fermita homo kaj ne akceptis ajnan helpon. Poste mi iom timis ke mi ankaŭ fariĝos malsana ĉar mia kapo komencis dolori. Feliĉe poste kaj mi kaj ŝi endormis kaj mi sentis pli bona.

## La 9-an de oktobro

Je la 2a ptm laŭ la loka tempo mi estas en Narita flughaveno. Jen denove japanio. Kial mi tiel multe ŝatas -aŭ eĉ povas diri- amas Japanion? Estas proverbo en Irano kiu ne kosideras iun ludon aŭ laboron se ĝi ne estas farita jam minimume trifojoj, tiele tri estas la simbolo por konsideri ion kompleta. Kaj por mi estas la tria vojaĝo al Japanio. Nun mi povas opinio-doni pri Japanio (ĉu vere?). Per 6000 ŭenoj mi aĉetas bileton por ir-reveno de flughaveno al la urbo kaj inverse kune kun du sinsekvtaga bileto de metroo. Mi ne certas ĉu ĝi estis ekonomia solvo aŭ ne, sed ŝajnas ke estos bona propono.

Mi demandis la turisman informojon pri senpaga



۲۷

27

sendrasta konekto al interreto kaj ili donis min mapo de Akihabara strato en kiu mi povus trovi karton por tiu celo. Per aŭtobuso kaj poste per metroo mi atingas la oficejon de JEI. Estis bona etoso preparante por la kongreso. Mi atingis tie je la 5a, kaj post iom da interparolado kaj alveno de aliaj, ni iris en la apuda restoracio por vespermanĝi. Tre intimaj kaj amikaj homoj. Mi pripensas ĉu vere eblas trovi homojn pli afablaj kaj amikemaj ol esperantistoj? Post la vespermanĝo kaj adiaŭo kun aliaj, mi kun Akiko kaj ŝia edzo iras al oomoto centro kaj tie mi estas prezentata japanstilan ĉambron por tranokti. Estas bna sperto. Post fari duŝon en Japanstila publika banejo, kaj skribi pri la dumtagaj eventoj, mi tre rapide endormiĝas

## La 10-an de oktobro

Je la 6a mi vekiĝis kaj komencis prepariĝi por tago plena de aventuroj. Antaŭ la sepa mi aŭdis homan voĉon kiu ŝajnis al mi kiel alvoko al preĝo. Do, mi tuj iris al la 3a etaĝo por akompani japanajn amikojn por la preĝo. Nu, estis bona sperto! Poste en la manĝejo, mi manĝis japanstilan matenmanĝaĵon. Je la oka matene mi forlasis la Oomoto-centron kaj la tutan tagon mi pasigis vagabante la stratojn. Mi estis ege laca kiam mi revenis al la centro je la 8a horo. Do, mi tuj banis kaj dormis.

## La 11-an de oktobro

Hodiaŭ mi devas forlasi la Oomoto-centron kaj ekloĝi en la hotelo rezervita pere de JEI. Same kiel hieraŭ mi vekiĝas je la 6a kaj prepariĝas por foriro. kiam tute preta, kaj post la alvoko al preĝo, mi iras al la tria etaĝo kie jam aliaj pretiĝas por preĝi. post la preĝo, la matenmanĝon mi manĝas en amika etoso. Post la matenmanĝo, mi enpakigas ĉion en mia ĉambro kaj prenante la valizon iras al la akceptejo. Donacinte la iranajn nuksaĵojn, mi iras al la metro stacio kaj post ne tiom longa tempo atingas la celon. La hotelon mi tre facile trovas helpe de la mapo kiu estis printita en Oomoto centro kun foto de la konstruaĵo. Fakte mi pensas ke ne estis ebla trovi la lokon sen la foto de la konstruaĵo, ĉar la hotelo ne havas tabulon aŭ

mencion en iu latin-litera lingvo. Mi eniras la hotelon kaj kvazaŭ oni atendis min, ĉio estas preta. En la ĉambro mi iomete ripozas kaj poste je la 2a ptm mi forlasis la ĉambron cele al la kongresejo. En lobia mi renkontas s-ino Tume kaj S-ro Jasuo kaj la invititoj el Taĝikio kaj Indonezio. Post kelkaj minutoj, mi iras al la kongresejo, sed la s-ino ĉe la informejo diras ke hodiaŭ ne estas iu persono tie kaj ke la kongreso komenciĝos ekde morgaŭ. Mi revenas al hotelo kaj kune kun ĉina esperantisto denove iras al la kongresejo. Li sciis ke kelkaj homoj estas jam en la kongresejo preparante la aferojn. Ni ricevas niajn kartojn kaj kongreslibron. Mi interbabilas por kelkaj minutoj kaj kiam ĉiuj pretas, ni kune iras por vespermanĝi en restoracio proksime al la hotelo. Poste kunekun Jasuo kaj vietnama Nepo kaj taĝika Mehrangez kaj Indonezia Iyan ni iras al la granda vendejo kaj rapide rigards la varojn.

Ne estas tiom malfrue kiam mi revenas al hotelo kaj post kontakti la familon kaj kolegojn dormas.

## Sabate la 12-an de oktobro

Jen la unua tago de la kongreso. Matene estas nur programoj por junuloj. Unu por komencantoj kaj alia por iom pli progresantoj. Ĝuste por

kunhelpi Mehrangez, mi decidus ĉeesti en la komencanta kunsido kiu estas tamen bona. Por la tagmanĝo mi iris al la sama vendejo kie mi vizitis pasintnokte kaj aĉetis pretigita kokaĵoviando. En hotelo mi varmigas ĝin per mikro-ondilo kaj manĝas. Posttagmeze okazas prelegon temante "kiel ni organizas esperanto kunvenon?". Poste estas inaŭguro. La inaŭgura ceremonio estas bone organizita. Mi kaj aliaj ses invititoj sidas malantaŭ la tablo sur la podio. Post la salut-mesaĝoj de Mark Fettes, urbestro de Tokio, kaj aliaj altrangaj respondeculoj, ni, invititoj laŭvice laŭlande en alfabeto ordon salutas. Jen la teksto de mia salut-mesaĝo:

### Saluton karaj ĉeestantoj! Mi venas el Irano!

Kiel la partoprenanto veninta el la plej okcidenta parto de Azio al la plej orienta lando de tiu ĉi vasta kontinento. Mi kunportas plej elkorajn salutojn kaj bondezirojn al la partoprenantoj de la 100-a Japana Esperanto Kongreso kiu certe estas tre grava evento en la historio de Esperanto-Movado en la mondo kaj precipe en Azio.

La japana esperantistaro nun povas esti fieraj por atingi la 100-an kongreson. Mi certas ke okazigi tiun ĉi kongreson estis revo por japanoj dum multaj jaroj. Nun tiu revo realiĝis. Ni daŭre revu por pli grandaj sukcesoj, kaj estu certaj ke niaj revoj iam realiĝos.

La irana Esperantistaro sendas korajn bondezirojn kaj gratulojn al japanaj samideanoj.

Estu tiel ke tiu ĉi pli ol cent-jara historio gvidu nin al pli brila, homaraneca kaj paca estonteco.

Dankon!

Poste estas kelkaj programeroj kaj je la 6a estas la bankedo. La bankedo ankaŭ estas bone organizita kaj mi ĝuas la tempon. Fine estas la programo por danco kaj muziko kiun Jomo gvidas. Post tio mi revenas al la hotelo kaj farinte la kontaktojn, pretiĝas por longa ripozo.



### Dimanĉe la 13-an de oktobro

Prenante enmane la kongresan libron, mi plenigas la tagon. Estas sufiĉe variaj eblecoj por elekti laŭdeziran temon kaj partopreni ĝin. Fakte ŝajnas al mi ke la respondeculoj de la kongreso

multe klopodis ke ilia 100a kongreso estu kiel eble plej simila al universala kongreso. Kaj laŭ mi ili je bona grado sukcesis tion fari.

Poste venas la kunsido de oomotanoj kiujn mi nur duon-hore partoprenas. Mi devas iri al la fermita kunsido "Azia Agado".

Por la vespermanĝo ni estas invititaj al Oomoto centro. Post la programo, mi sole revenas al la hotelo.

### Lunde la 14-an de oktobro

Matene prelegas Osmo Buller kaj poste venas la prelego de Lee Jungkee, ambaŭ tre interesaj. Post la tagmanĝo, Mi partoprenas en la programo en kiu oni prezentas la erojn de japana kulturo. De skribo ĝis origamio kaj ludoj. Poste mi kaj aliaj landaj reprezentantoj prezentas niajn raportojn pri la movado en niaj landoj.

### Marde la 15-an de oktobro

Kaj la lasta tago de la kongreso. Tiel rapide pasis la kongres-tempo. Pro la tempo bezonata por paki ĉion kaj forlasi la hotelon, mi iom pli malfrue iris al la kongresejo. Tamen ankoraŭ restas preskaŭ unu horo ĝis la komenciĝo de la ferma ceremonio kiu estas je la 10:30. La programo konsistas el raporto de la kongresa prezidanto, prezento de LKK-anoj, prezenti la premiitojn kaj la gajnintojn en la oratora konkurso.



Duon horo post la ferma ceremonio, tiuj kiuj havas la ekskursan planon kolektiĝas ĉe la ĉefa pordo por enbusiĝi kaj veturi al Tokio Ĉiel-arbo (Skytree). Bedaŭrine la vetero ne estas bona por tiu ekskurso, sed ĉio jam estas de antaŭe planita. Post la ekskurso kaj tagmanĝo en restoracio kune kun Imanoru, Ŝaŭgi, Iyan kaj Masako, ni iras al la metrostacio, de kie Masako, Iyan kaj mi ekkomencas nian vojaĝon al Kioto per la rapid-trajno ŝinkanseno. La trajno ekas je la 19a kaj atingas al Kijoto je la 21:18. Daŭre pluvas kaj mi en



la stacidomo legas la reklamon kiu avertas pri la alveno de tajfuno. Ni rajdas buson por atingi al la hejmo de familio Tahira. Tie ni post iom da babilo kaj trinki teon ekdormas. Noktomeze venas S-ro Minoru kiu forlasas la hejmon tre frumatene.

### Merkredo 16-an de oktobro

Matene s-ino Masako preparas matenmanĝon per ovo kaj cepo! kiu inkluzivas kafon, margarenon kaj panon. Post la matenmanĝo, ni kune iras al la proksima templo. Tie ankaŭ troviĝas ĝardenon kiun ni ankaŭ vizitas sen s-ino Masako. Kiam ni eliras de la ĝardeno, nin atendas s-ino Masako kaj aliĝas al ni s-ino ... kaj post kelkaj minutoj s-ino .... Nori? Ni kvinope tagmanĝas en restoracio kaj post kelkminuta butikumado, iras al la esperanto-domo kie okazigas kurson por komancantinoj. Esti inter entuziasmaj geesperantistoj estas interesa. Ijan lernas kiel vesti kimonoon. Fine de la kurso alvenas s-ino Masako kiu je la komenco de la kurso jam forlasis nin.

Denove ni triope iom promenadas en la urbocentro kaj poste vespermanĝas en itala restoracio kaj denove revenas al la Esperanto-domo kie okazas la vira kurso por laborantoj. Ni multe babilis kaj revenis hejmen post la fino de la kurso.

### Ĵaŭdo 17a de oktobro

Matene ni vizitas la muzeon de paco kaj posttagmeze ni vizitas la muzeon de Mangao. La tagmanĝon ni manĝas en studenta manĝejo de la universitato. Por la vespermanĝo ni kunvenas en persa restoracio.

### Vendredo 18a de oktobro

La tutan tagon ni vizitas muzeojn kaj kastelojn kaj templojn. Vespere antaŭ ol viziti s-ro Kobajaŝi en stacidomo, ni iras al teatraĵo kie oni montras kelkajn ecojn de japana kulturo dum unu horo. La programeroj estas varia, de te-ceremonio ĝis la pup-danco. Poste ni kune kun s-ro Kobajaŝi kaj s-ro Minoru vespermanĝas en restoracio. Ijan foriras

kun s-ro Kobajaŝi kaj mi restas kun la familio Tahira. Revenante hejmen, ni nelonge sidas en la persa restoracio kaj interparolas kun Araŝ kiu servas nin per du teoj.

### Sabate 19a de oktobro

Frumatene je la 7a mi kaj s-ro Minoru iras al la stacidomo por rendevui ljan kaj de tie ni iras al Nara kie nin atendas Nara Esperanto-societanoj. Ni por preskaŭ unu horo interbabilas kaj poste kune kun s-ro Kimoto turismas en Nara. La pejzaĝoj estas vere belaj. Laŭ la plano, ljan iras al Hiragata kaj mi revenas al Tokio.

### Fino

Kaj mi restas du noktojn en Oomoto-centro denove. Dimanĉe pluvegas la tutan tagon. Mi iras al Ŝinĝuku-kvartalo por kaj viziti ĉirkaŭaĵojn kaj eble ion aĉeti kiel suveniro. Sed la vetero ege malfaciligas ajnan vagadon tra la stratoj. Do, frue vespere mi revenas al la centro.

Lunde matene mi unue iras al Tokio stacidomo por trovi la bus-stacion de kie mi devus veturi al la flug-haveno. Poste mi per metroo iras al JEI. Bedaŭrinde JEI estas fermata lundoj. Tion mi ne sciis. Do, mi iras al Ginza stacio kaj tie vizitas mallonge Konsturaĵon de Sony kie okazigas ĉiama ekspozicio pri la produktoj de Sony.

Je la 16-a ptm mi iras al Tokio-Stacio, de kie veturas la buso al la flughaveno Narita. Mia flugo estas je la 21:20. Ĉio facile kaj senprobleme antaŭeniras kaj frumatene mi estas en Abu-Dabio. Post 10-hora restado en Flug-haveno de Abu-Dabio, mi flugas al Tehrano. Vespere je la 18:20 mi estas en Tehrano.

Tiel rapide pasis la tagoj. Mi denove spertis vivon en lando kie multaj konsideras ĝin kiel pioniro en teknologio. Ofte estas tiel ke ni perceptas en Japanio ĉion oni eblas trovi pli malmultekoste, ĉar tie estas la origino kaj la produktejo. Sed tiu imagino ne veras. Mi trovis ke la prezoj de sama produkto ne estas pli malaltpreza ol en Irano. Krome estas la problemo ke por trovi ion digitalan varon oni devas multe serĉi, ĉar preskaŭ ĉie oni vidas produktojn specialajn por japanoj kun ĉiuj signoj kaj menuoj kaj butonoj en japana lingvo. Por trovi ion taŭgan por eksterjapanio, oni devas trovi unue la vendejon kiu havas tiajn produktaĵojn.

Kaj mi trovis Japanan Esperanto-movadon prosperanta kaj aktiva. Ĉiuj laboras sindoneme por la progresigo de la movado. Mi kore dankas ĉiujn kiuj helpis min por havi tiun ŝancon partopreni en la 100-a japana Esperanto kongreso kiu estos neforgesebla evento en mia vivo.

Ĉu iam en Irano ni ankaŭ povus okazigi 100-an nian kongreson? Ni esperu kaj faru la unuajn paŝojn por atingi al tiu ĉi revo.

**Hamzeh Shafiee**

# Novajoj pri la Irana Esperanto-Movado

## Forpaso de la elstara kaj la unua eldonisto de Esperanto-libroj en Irano

La forpasinta S-ro Ahmad ATAI estis la plej unua eldonisto en Irano kaj dum mult-jaroj eldonadis E-librojn ĉefe lernajn.



Ankaŭ irana fama verkisto Esperantista (patro de Esperanto-movado en Irano) kaj psikologo prof. M.H. Saheb-zamani multajn verkojn originalajn divers-teme ĉefe Esperantajn eldonadis en lia eldonejo.

Do multaj Esperantistoj ŝuldas S-ron Atai kaj lian eldonejon samnoman pro Esperantaj eldonaĵoj dum duon-jarcento!

Kondolencon al estimataj inĝeniero Behruz ATAI kaj s-ro Majid ATAI, ambaŭ esperantistoj kaj liaj filoj, kaj gefamilianoj funebrantaj; esperante sanecon kaj paciencon al liaj post-restantoj.

Raporto: Reza Kheirkhah

Foto: Farzaneh Hakim-Ghods



Laŭ la opinio de la prezidanto de IREA, la monata prelego kiu okazis la 26-an de Oktobro estis unu el la plej interesaj prelegoj dum la historio de tiuj kunsidoj. La surpriza vespermanĝo kaj bonega gastigado de s-ino Dortaj, bunta programo, kaj ĉeesto de preskaŭ 25 ĉeestantoj, interalie s-ino Faraji, varmigis la etoson. La programo inkluzivis:

- Prelego de s-ro Mamdoohi pri "Springboard projekto"
- Filmo pri Gresillon kastelo

-Anonco de s-ino Faraji kiel nova honora membro de

IREA, kaj kontribuo de s-ino Mamdoohi al la projekto E-domo

-Raporto de s-ro Shafiee pri partopreno en 100-a Japana E-Kongreso



Marde la 1-an de Septembro prelegis D-ro Sayadpour pri "Trapasi lingvaj barilojn: ĉu nur per Esperanto?" kaj "Stranga lando" en IREA-oficejo ekde la 18-a. Ankaŭ samtempe la partoprenantoj festis la 8-an naskiĝtagon de Monataj Prelegoj.

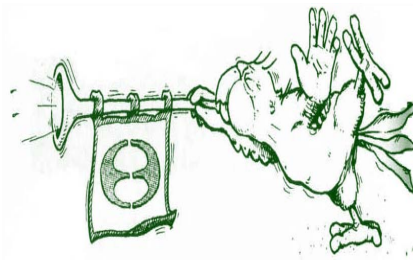


Dimanĉe la 8-an de septembro okazis la regula ĉiumonata programo MoRo (Monata Renkontiĝo). En la kunsido raportis S-ino Dortaĝ pri Grizijono. La tekston de ŝia raporto oni povas trovi en la persa parto de tiu ĉi revuo.

IREA programo por Zamenhof-tago okazos ĵaŭde la 21-an de Azaro (12-a de decembro). La loko estos anoncata poste sed ĝi komenciĝos je la 16-a.

Ĵaŭde la 22-an de aŭgusto en la oficejo de IREA prelegis s-ro Murat Ozdizdar, fama aktiva turka esperantisto kaj la motoro de turkia esperanto-movado. La temo de la prelego estis "Turkio kaj turkia e-movado".

## Inaŭguro de Unua Esperanta Muzeo en Ĉinio



JINAN, la 18a de Novembro (Xinhua) – La unua Esperanta muzeo oficiale inaŭguriĝis post pli ol 2 jaroj de konstruado por promocii la ‘Universalan Lingvon’.

La Esperanto muzeo en Zaozhuang- universitato en orienta ĉina provinco Ŝandong sabate inaŭguriĝis post gastigi pli ol 7000 vizitintojn dum prova operacio de Majo.

Sun Mingxiao, la respondeculo de la centro deklaris: “ La muzeo havante spektaklon kovrante 680 kvadrat-metran areon estas la plej granda je sia tipo en Azio.”

Ĝi fanfaronas de pli ol 26,000 objektojn kiel librojn, gazetojn, fotojn kaj manuskriptaĵojn. La plej multaj de ili donacitas de Esperantistoj el pli ol 40 landoj aŭ regionoj.

Chen Haosu, la ĉefo de la ‘ Tut-Ĉina Esperanta Ligo’ klarigis ke la misio de la muzeo estas registri la historion de Esperanto, promocii la kulturon de la artefarita lingvo kaj sian evoluadon.

La muzeo estas konstruita de Zaozhuang Universitato kaj la ‘ Tut-Ĉina Esperanta Ligo’ komune kostinte 490,000 Uson-dolarojn.

Esperantaj agoj komenciĝis en la universitato en 1980 jardeko. Esperanto fariĝis alternativa kurso en la kolegio en 2011 altirante pli ol 500 studentojn ĝis nun.

Laŭ Sun ĝis nun preskaŭ 400,000 ĉinoj lernis Esperanton.

Esperanto kreiĝis de Pola D-ro L. L. Zamenhof en 1887 kaj prezentiĝis al Ĉinio en la komenco de 1990 jardeko.

[http://news.xinhuanet.com/english/culture/2013-11/18/c\\_132897910.htm](http://news.xinhuanet.com/english/culture/2013-11/18/c_132897910.htm)

**Traduskis E-en: Saeed Borhani**





**Kolekto de originalaj esperantaj poemoj verkitaĵ de iranaj esperantistoj.**

La poetoj laŭ alfabeto ordo estas:

Ŝirin Ahmadnia,  
Alireza Dowlatshahi,  
Simin Emrani,  
Abdolah Hakimnejad,  
Ahmad Reza Mamduhi,  
Narges Goli-Zadeh Monsef,  
Marjam Nezami,  
Hejdar Raŝidi  
Keyhan Sayadpour.

La kolekto inkluzivas 64 poemojn, el kiuj 21 (33%) jam aperis en ekster-iranaj revuoj (Brita Esperantisto, Fonto, Heroldo de Esperanto, Kiosko de Levanto, Kontakto, Monato, Penseo, kaj Riveroj), 22 (34%) en iranaj revuoj (Irana Esperantisto kaj IREJO-bulteno), kaj 21 (33%) estas unuafojaj aperintaĵoj.

Valora verko por konatiĝi kun irana kulturo, iranaj esperantistoj kaj irana Esperanto-movado.

*Mendi la volumojn ĉe: [info@espero.ir](mailto:info@espero.ir)*

ISBN 978-80-89366-03-3



9 788089 366033





## Woitek (soldet-urso) en pola armeo!

Kolektita kaj verkita pere de F. H. Solat

**Post reveno el Pollando al mia lando, alvenis ret-mesaĝo kies enhavo estis tre interesa kaj mirinda por mi.**

**Tiu mesaĝo ankaŭ enhavis kelkajn fotojn malnovajn pri tiu urso akompanante polajn soldatojn dum milito kiuj aspektis kiel veraj fotoj (sen uzo de artaj rimedoj)!**

**Do mi sendis la ret-mesaĝon al kelkaj miaj novaj geamikoj en Pollando demandante ilin pri tiu urs-soldato! Preskaŭ neniu havis ian informon pri ĝi. Nur Stanislaw Mandrak (prezidanto de PEA) skribis min ke tiu nomo tre agrablas en Pollando, sed nenio alia informo!**

**Poste mia amikino pola konfirmis ke Jes! Jes! Tio estas vera rakonto kaj ĝi onidire partoprenis en dua mondmilito kune kun polaj soldatoj!**

**Do mi mem en Google kaj interreto serĉis pri tiu fenomeno kaj jen la rezulto:**

**Kio estas rakonto malnova pri urso-soldato?**

Post finiĝo de dua mond-milito arestitaj polaj soldatoj estis senditaj al Siberio. Stalin decidis batali kontraŭ aliancaj armeoj kaj uzi liberigitaj polaj soldatoj tiucele. Do soldatoj enrajniĝis kaj trans Irano sendiĝis unue al Palestino kaj poste aldoniĝis helpi al 8-a armeo de Britujo por invadi Italujon, aŭ fakte militi kontraŭ itala armeo kiu estis unuiĝinta kun la germana armeo (Nazia).

Transirante Iranon, pola armeo renkontis mizeran junulon (eble veninte el Hamedan, urbo en okcidenta parto de Irano) kiu havis grandan sakon same kiel sako de vestaĵoj. Ili nutris tiun junulon kaj demandante pri tiu sako eksciis ke ĝi enhavis ursidon kiu estis disigita de sia



patrino (Onidire tiu ursido estis kaptita en montaro de Alborz aŭ Zagros; kiuj estas du gravaj montaroj de Irano). Do ĝi bezonis kaj nutradon kaj prizorgadon! Ili



aĉetis tiun ursidon kontraŭ moneroj aŭ (eble) kontraŭ kelkaj konservitaj manĝaĵoj kiujn li certe bezonis. Soldatoj nutris ĝin per varma lakto kaj prizorgis en varma loko.

Iom post iom ĝi kreskis kaj fariĝis ano de armeo, nome Voytek. Ĝi amis cigaredon,

ne por fumi sed por manĝi, kaj drinkis bieron rekte el botelo! Ĝi multe helpis polan armeon; lernis kielmaniere kunmeti militajn skatolojn de armilo en trakoj, ... ĝi vere sentis sin same kiel membro de milit-familio.

Post finiĝo de milito oni sendis ĝin al Edinburgh- bestĝardeno kie ĝi ofte kaŝis sin en kavo kaj ne havis reason al popoloj kiuj venis por viziti, sed nur al polaj eks-soldatoj!

Ĝi forpasis kiam estis 22 jar- aĝa! Ĝiaj statuoj estas starigitaj en Polando, batal-muzeoj de Edinburgo, Londono kaj Kanado.

Vivo de tiu urso filmiĝis pere de Martin Vennardo uzante kartonojn kaj multajn fotojn trovitajn pri tiu urso.

Ĝia ŝton-memoriga monumento nuntempe staras en zoo de Edinburgo, ĝia lasta loĝejo, ankaŭ diversaj remomrigaĵoj stariĝis en batal-muzeoj de Otava, Skorski kaj Londono.

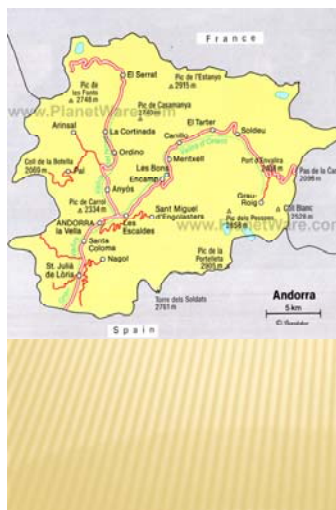
Oni pridiskutas starigi ĝian grandiozan monumenton, kvazaŭ vera urso, en Krakovo, aŭ Zagano, aŭ Varsovio ĝis 2014.

## Kiel ni vivas nun ...

Matene kiam vi eldomiĝas, kiam ajn, ĉu frue ĉu malfrue, vi vidas tumulton surstrate. Plejmulto estas edukita. Plejble pasint-nokte plejmulto de ili spektis satelitajn televid-kanalojn por kelkaj horoj; vagadis longe en interreto, interŝanĝis kelkajn ret-mesaĝojn, vizitis Fejsbukon (Facebook), kaj eĉ eble iom Twitter-umis. Ĉio tio estas malgraŭ la severa filtrado de la reto kaj la pli-forta parazit-elsendado sur satelitaj ondoj. Sed ĝenerale la homoj ne povas akcepti esti apartigitaj de la cetera mondo. Plejmultaj irananoj, kiel ajn, trovas sian vojon por konektiĝi al la ekstera mondo. Ili avidas vidi kaj aŭdi kiel eble plej multe pri ĉio kio iras tra la mondo.

Se vi pli atente rigardas ilin, iliaj aspektoj, iliaj kostumoj, kaj eĉ iliaj mienoj apenaŭ varias. Plejmulto de ili simple vestas sin per malhelaj vestaĵoj nigremaj. Mankas variaj vivigaj koloroj. Viroj ofte vestas simplan ĉemizon kaj pantalonon. Por virinoj tiu mal-varieco estas pli atentokapta. Krom tio, vi ankaŭ vidas ke multaj preter-pasantoj, precipe gejunuloj, havas fadenon kiu dubranĉiĝas kaj iras rekte en iliajn orelojn.

**Daŭrigo en paĝo 40**



## Andorra, Stranga Lando Ĉu vi konas tiun landon?

K. Sayadpour

### Andorra la bela

Andorra estas landeto inter hispanio kaj francio kun 85 mil loĝantoj kaj 468 kvadrataj kilometroj da surfaco. Charlemagne, granda imperiestro eŭropa, konstruis la landeton kontraŭ nordafrikaj islamanoj kiuj atakis hispanion dum 700-aj jaroj. Tiu bela landeto estas stranga. Sed kial?



- Andorra estas princlando kun du princoj: la episkopo de Urgell kaj franca prezidanto!
- Andorra ne bezonas vizon! Sed ĝi ne havas flughavenon. Do oni devas veni tra aŭ

hispanio aŭ francio kaj do havi Schengen-vizon!

- Andorra neniam havis monunuon. Antaŭ eŭro-erao, ambaŭ franca kaj hispana monunuoj estis uzataj, kaj nun eŭro anstataŭigis ilin.

La oficiala lingvo estas la kataluna. Sed la franca kaj hispana estas uzataj vaste.



- Andorra la Vella estas la ĉefurbo kun loĝantaro.

### Kial vojaĝi:

- Turismi: Andorra havas belan naturon idealan por skiado, montgrimpado kaj banado en mineralakvo.



Joan Enric Vives i Sicília  
current episcopal co-prince of Andorra since 12 May 2003.



François Hollande  
current French co-prince of Andorra since 15 May 2012.



- Aĉeti: Andorra estas imposta paradizo, do la varoj estas vere favorprezaj tie. Ĉokolado, parfumo, kaj hejmaj iloj estas tre malmultekostaj, kaj poste vestaĵoj.

### Kiel atingi:

Estas regulaj busoj de barcelona norda busstacio kaj ties flughaveno. La vojaĝo daŭras 3 horojn per rekta buso kaj 4 per haltanta.

## Ĵetrigardi muzaike al:

# Ekovilaĝo: Savanta Solvo?



*Elektita el: Parolado de A. Reza Mamduhi en Irana Esperanto-Asocio, Tehrano, la 24 de Jan. 2013*

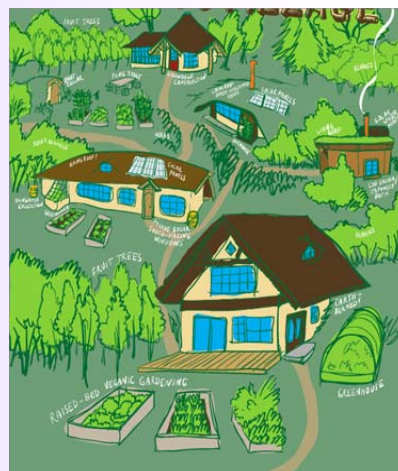
### Enkonduko

La globa Varmiĝo devigis la homaron serĉi pri diversaj solvoj, unu el kiuj estas Ekovilaĝo.



### Difino de Ekovilaĝo

Ekovilaĝo estas tia vilaĝo, kiu estas organizita sur ekologiaj, naturamikaj principoj kaj estas loĝata de 10-50 ĝis 150 homoj.



### Ekologia piedspuro



### Bazoj de ekovilaĝo

La ekovilaĝo estas eta **komunumo** unuiĝinta sur ekologiaj, sociaj aŭ spiritaj valoroj (ekz. kredantoj de Hare-Kriŝna).



۳۷

37

### Ekovilaĝo: Savanta Solvo?

Ĝi konsistas el homoj, kiuj intence elektis: la alternativan vivstilon.



La loĝantoj trarompas la tradiciajn formojn de la komunuma kutimo,



La loĝantoj trarompas: la detruon de la natura loĝloko,



La loĝantoj trarompas la urban disetendiĝon, kaj agrikulturon,



La loĝantoj anstataŭ la elĉerpeblaj energifontoj provas uzi lokajn fontojn.



۳۸  
38

Tiu modelo de la kolektiva agado similas al tiu de Ten Thousand Villages, kiu apogas la samrajtan komercon de la varoj dismonde.



La principoj de ekovilaĝo aplikeblas ankaŭ por urbaj kaj provincaj komunumoj, samkiel en la evoluantaj kaj evoluantaj landoj.



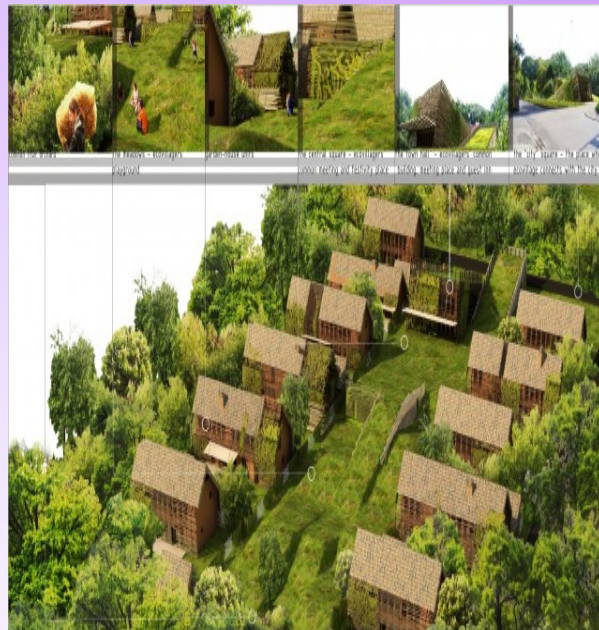
Porparolantoj vidas la infrastrukturan sendependecon kaj la elteneblan vivformon (ekzemple, la volan simplecon) de la loĝantoj kun la minimuma komerco kun la ekstera mondo, ekoregiono.



Provincaj ekovilaĝoj bazatas sur organika kultivado, permakulturo kaj aliaj agmanieroj, kiuj antaŭhelpas la funkciadon de la ekosistemo kaj biodiverseco.



Ekovilaĝo ĝenerale laboras krom la supre menciitaj per:  
"verda" infrastruktura kapitalo;  
aŭtonoma konstruado aŭ kundomoj (angle Clustered Housing), por minimumigi la Ekologian piedspuron.



## listo de esperanto-elsendejoj

<http://karapacopanoramo.blogspot.be/2012/08/radioretadresaro-kunmetita-de-andreo.html>

“!\*.~.Ĉ ĉ .. Ĝ ĝ .. Ĵ ĵ .. Ĥ ĥ .. Ŝ ŝ .. Ŭ ŭ ..~\*!”  
 ㄹ .~\*” ~!“~-. ㄹ ㄹ .~\*”



- www.movado-sen-nomo.org/ (Esperanto voor BZN)
- www.esperanto.net = informoj en 57 lingvoj
- www.lernu.net = kursoj en 33 lingvoj
- www.edukado.net = pli ol 500 ekzercoj
- www.esperantio.net =Esperanto kiel kulturilon
- www.nitobe.info
- www.lingvo.info
- www.interkulturo.net
- www.informado.net
- www.komputeko.net
- www.artista.ikso.net
- www.aktuale.info
- www.komputeko.net

**De:**



**Kaj ...**

**Antaŭaj numeroj disponeblas**

Nomo:  
 Familia Nomo:  
 De numero:           Ĝis numero:  
 Adreso:  
  
 Poŝt-kodo:               Telefono:  
 E-poŝto:  
  
 Sendu la peton al la adreso:  
 E-poŝto: info@espero.ir  
  
 Bonan legadon,  
**Irana Esperantisto**

**Ĝis:**



**Ĉe [www.espero.ir](http://www.espero.ir) troveblas.**

*Daŭro de "Kiel ni vivas"*

Jes, ili ion aŭskultas! Sed kion ili aŭskultas? Vi ne scias certe. Sed vi povas diveni ke plejble ili aŭskultas muzikon de eksterlandaj kantistoj, ĉu nacilingve, ĉu fremdlingve. Kiam ili atingas al iu ĵurnal-kiosko, ili haltas kaj rapide trarigardas la ĉef-titolojn de la tagĵurnaloj. Ofte ili murmuretas ion ĉe si, kaj ekposte daŭrigas sian vojon.

Multaj havas poŝ-telefonon enmane, butonumas aŭ klakas sur ĝi, sendas mesaĝeton, ludas, rigardas klipon, aŭ legas tekston.

Koncize diri, ŝajnas ke ĉiuj serĉantas ion; kvazauŭ ili havas perditajon tre gravan, multe serĉindan. Eble mankas konektiga sento ...

Jes, ĉi-tiele vivas plejmulto de ni ...!

**H. Shafiee**

**Naskiĝo**

Vibras verv-o-ĝermetoj fakulte,  
 flirta flustro embria,  
 mi silentas aŭskulte  
 inspir-ebria,  
 deĉifro-dronite meditas mi  
 en profundo fantazia  
 de l' poezia maro  
 por perle poemi.

Kia maro sen fundo kaj lim',  
 se mi povus naĝi kuraĝe  
 laŭ ondaro de l' rim',  
 se mi povus remi poeme,  
 pure paroli brave,  
 sen barakti sub cenzur-ĉenoj sklave.

Fingroj fenomenaj  
 plantas en kor' poemo-semon  
 laŭ verda kutim' konduka  
 al nova espero  
 kaj regalas karesemon  
 suneska radiar' eduka  
 je plena prospero,  
 pluvas nubar' kultura,  
 favoras medio literatura.

Krevas patoso-ŝosoj fermente,  
 sur menso-petalo eksudas rosoj,  
 signifa signaro de l' anim',  
 inicas interno elokvente,  
 ne penas pensado por esprim',  
 la vortoj, birdoj flugantaj libersente.

**Maryam Nezami Janu.1992**



# IRANA ESPERANTISTO

IREA  
Irana Esperanto-Asocio

Kultura sezon-revuo en la persa kaj Esperanto N-ro: 7, Dua serio, Aŭtuno 2013

## Unua Irana Esperanto Kongreso

*“Esperanto, Lingvo de Ideo kaj idealo”*



24-26 Marto 2014, Tehrano



**Novajoj pri  
la Esperanto  
-Movado en  
Irano**

**Ekovilaĝo:  
Savanta  
Solvo?**

**Voitek  
(soldet-  
urso) en  
pola armeo!**